

# امروز و روزنامه

شماره هفتم

سده ۸۸

<http://www.amordad.net/emag>



## سپندارمزدگان

رویه ۳

## زبانهای ایرانی باستان

نویسنده یزدان صفایی

رویه ۱۴

## بیرجند نوی

سنده : یزدان صفایی

رویه ۵

## ویل دورانت چه می گوید

نویسنده م. روشنگر

رویه ۱۶

## ابوحنیفه ، اصلاح طلبی از تبار ایران

نویسنده : امیر هورنام

رویه ۸

## اقتصاد در اسلام ودین بهی (زرتشت)

برگردان : آرمین

رویه ۱۹

## اوج و فرود شاهنشاهی پارس

والتر هینتس / امیر حسین اکبری شالچی

رویه ۹

صاحب امتیاز:

تارنمای امرداد

سر دبیر:

پویا احمدی

صفحه آرایی:

پویا احمدی

همکاران این شماره:

یزدان صفایی

الف. نیکویی

م. روشنگر

آرمین

امیر شالچی

امیر هورنام



به زنان اختصاص داشته است. از این رو، آن را «روز زن در ایران باستان» نامیده اند. حکیم توس در این باره در شاهنامه چنین آورده است:

سپندارمذ پاسبان تو باد  
ز خرداد روشن روان تو باد

زن فرشته نگهبان زمین

ناهید حقیقی

### • جشن مزدگیران

در سفره این جشن جامی از شیر و تخم مرغ که نشانه ماه بهمن است قرار دارد. به جز آنها میوه های فصل به ویژه انار و سیب، شاخه های گل، شربت و شیرینی، برگ های خشک آویشن با دانه هایی از سنجد و بادام در چهار گوشه سفره قرار می دهند و مواد خوشبو و کندر بر روی آتش می گذارند و مقدار کمی از هفت گونه حبوبات و دانه ها که در جشن مهرگان برای سفارش کاشتن در آن فصل در سفره جشن مهرگان قرار داده اند می گذارند.

از ویژگی های این جشن، استراحت کامل زنان از کار و تلاش و کوشش و فرمانبرداری کامل مردان از زنان بوده است. در این روز به پاس تلاش یک ساله زنان، مردان وظایف ایشان را بر دوش گرفته و با این کار، فعالیت های یک زن را تجربه می کردند و در عین حال در این روز هدیه دادن به زن خانه از آداب و رسوم اصلی این جشن به شمار رفته است. به این ترتیب از محبت و مهربانی زنان سپاسگزاری می شود. در این روز خاص همچنین انجام کارهای خانه بر عهده مردان است و زنان با پوشیدن لباس های نو، مورد تکریم قرار می گیرند. در مراسم جشن اسفندگان در آیین زرتشت همچنین زنان پاکدامن و پرهیزگار که به تربیت فرزندان نیک پرداخته اند و این فرزندان به عنوان شخصی نیک شناخته شده اند، تشویق می شوند.

مطابق عقاید و اصول مذهبی زرتشتیان، سپندارمذ در عالم معنوی نماد مهر و محبت و در جهان خاکی فرشته ای است نگهبان زمین. به همین منظور ایرانیان، در ماه اسفند اقدام به امور اجتماعی و عمرانی عام المنفعه می کردند. و به حفر قنوات و خشکانیدن مرداب ها و باتلاق ها و آباد کردن زمین های بایر به وسیله سدبندی رودخانه ها و کشت و زرع و نشانندن درخت می پرداخته اند. و اجرای این امور را جزء فرایض دینی خود به حساب آورده و ایمان داشتند که اگر کسی چنین کارهای نیکو کند، پس از مرگش در بهشت جاویدان خداوند، منزل خواهد گرفت. در فرهنگ زرتشتی شش فروزه و صفت بین انسان و خداوند مشترک است به گونه ای که انسان می تواند با بهره مندی و به کارگیری هر یک از این صفت ها به اهورامزدا نزدیک تر شود. در بین این ویژگی ها چهارمین صفت و فروزه سپننه آرمئیتی نام دارد. این واژه که فروتنی و بردباری معنی می دهد یکی از فروزه های اهورایی است که انسان نیز می تواند آن را در خود پرورش دهد.

در باور ایرانی مرد دارای قدرت مردانگی و تفکر و خردورزی بیشتری است. در برابر آن زن نیز دارای مهر ورزی، عشق پاک، پاکدامنی و از خودگذشتگی فراوان تری است که هر یک از این دو به تنهایی راه به جایی نبرده و حتی روند پویایی گیتی را هم به ایستایی می کشانند. اگر مردان بدنه هواپیمای خوشبختی اند، زنان موتور آن اند که پیکره بی موتور و موتور بی بدنه هیچ کدام به تنهایی به اوج سعادت نمی رسند بلکه ذره ای حرکت و جنبش هم برایشان ناممکن است. در گاهان ستوده شده، اشوزرتشت خوشبختی بشر را وابسته به میزان دانش و خرد انسان می داند نه جنسیت و قومیت و رنگ و نژاد و از

طبق سالنامه زرتشتی، روز اسفند از ماه اسفند یعنی پنجمین روز از این ماه و بنابر تقویم امروزی، ۲۹ بهمن ماه روز سپاسداری از جایگاه زنان و مادران است که مظهر مهر و پاکی و فروتنی هستند. این جشن مربوط به امشاسپند ۱ سپندارمذ ۲ است که حامی زنان درستکار و پارسا است. از این رو ماه اسفند و به خصوص این روز (سپندارمذ) جشن زنان بوده و در این روز مردان به زنان هدیه می دادند. این روز متعلق به سپندارمذ یا سپننه آرمئیتی است و چون نام روز و نام ماه با هم موافق می شوند، جشن می گیرند. این فرشته در عالم مینوی نماد عشق، محبت، تواضع، بردباری، جانبازی و فداکاری است و در جهان مادی پاسبان و حامی زنان نیک و پارسا است و تمام خوشی های روی زمین در دست اوست. این فرشته گذشته از پاسبانی زنان پارسا نگهبان و حامی زمین هم است. این جشن را به دلیل نزدیکی کشت و کار و فصل بهار به نام «برزگران» نیز می گویند. در آیین زرتشت، به دلیل برخی ویژگی های مشترک زمین با زن همچون آفرینندگی و زاینده گی، این روز به نام «زن و زمین» نام گرفته است.

### • دیرینگی و آیین های باستانی

ابوریحان بیرونی می گوید: «اسفندارمذ ماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ است و برای اتفاق دو نام آن را چنین نامیده اند و معنای آن عقل و حلم (بردباری) است و اسفندارمذ فرشته موکل به زمین است و نیز بر زن های درستکار و عقیف و شوهردوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه به ویژه این روز عید زنان بوده و در عید مردان به زنان بخشش می کردند و هنوز این مراسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهل (غرب و مرکز ایران) باقی مانده و به فارسی مزدگیران می گویند و در این روز افسون می نویسند و عوام مویر را به دانه انار می کوبند و تریاقی خواهد شد که از زیان گزیدن کژدم ها دفع می کند و از آغاز سپیده دم تا طلوع آفتاب این رقیه (افسون) را به کاغذهای چهارگوش می نویسند. (...) و بر سر دیوار خانه می چسبانند و دیواری را که مقابل با صدرخانه است خالی می گذارند و می گویند: اگر به دیوار چهارم از این کاغذها بچسبانیم هوم و حشرات سرگردان می شوند و راهی نمی یابند که از آن خارج شوند و سرهای خود را به قصد خروج از خانه بلند می کنند و خاصیت این طلسم این بود که ذکر شد.» ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم» از این روز به عنوان «مزدگیران یا مزدگیران» یاد کرده که در این روز زنان از مردان هدیه دریافت می داشته اند و در واقع این جشن

دیدگاه وی همه انسان ها \_ همه زنان و مردان \_ دارای حقوق برابرند. او دختران را در گزینش همسر آزاد شمرده و عشق پاک و دانش نیک را دو معیار اصلی می داند و خوشبختی همسران جوان را در زندگی زناشویی در این می داند که هر یک بکوشند تا در راستی از دیگری پیشی جویند.

«... از بین زنان و مردان، کسی که برابر آیین راستی ستایشش بهتر است، مزدا اهورا از آن آگاه است. این گونه زنان و مردان را ما می ستاییم... این زمین را با زنانی که بر روی آن زندگی می کنند می ستاییم. ای اهورامزدا، می ستاییم زنانی را که در اثر درستکاری و راستی نیرومند شده اند... ما می ستاییم مردان و زنان نیک اندیشی را که در هر کشور با وجدان نیک بر ضد بدی قیام کرده یا می کنند... کدبانوی خانه را که اشو و سردار اشو هستند می ستاییم. زن پارسایی را می ستاییم که بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک کردار، فرهیخته و یاری رسان شوهر خود و اشو باشد. ای اهورامزدا ما می ستاییم زنان یاری رسان را...»

این هماهنگی و میانه روی، بسیار ارزشمند و قابل توجه است. در زمانی که در بسیاری از سرزمین ها و فرهنگ های جهان باستان، دختر منفور خانواده بود و حتی گاهی پس از زایش بی درنگ زنده زنده به گور می رفت، در ایران باستان، زن همکار و همفکر مرد در زندگی زناشویی و حتی گاهی در زمینه حقوقی \_ دینی و مذهبی \_ جنگ و پهلووانی بوده است.

در افسانه های پیش از زرتشت، سپندارمذ دختر اهورامزداست و در سمت چپ او می نشیند و بهمن پسر اهورامزداست و سمت راست او قرار می گیرد.

در گاهان از او چون پرورش دهنده آفریدگان یاد می شود. (یسنا، ۴۶ بند ۱۲) و مردم از طریق اوست که تقدس می یابند. (یسنا، ۵۱ بند ۲۱) نام او اغلب مترادف نام زمین است. (وندیداد، ۲ بندهای ۱۸ و ۲۰) چون زمین زیر نظر اوست می گوید که به چهارپایان چراگاه می بخشد. سپندارمذ وقتی که دزدان و مردان بد و زنان بی ملاحظه آزادانه روی زمین راه می روند، آزرده می شود، اما وقتی فرزند پارسایی زاده می شود، شادمان می گردد. هموارد داخلی او ترومیتی (Taromaiti) «گستاخی» و پریمیتی (Pairimiti) «کج اندیشی» اند.

آرمئیتی \_ سپندارمذ به معنی محبت سود رساننده و حلم و تواضع است. این مقام شریف مقدس را که پسندیده خود اوست، اهورامزدا به امشاسپند آرمئیتی عطا فرموده و او را خلاصه برای بروز این صفات در زمین مامور و منصوب داشته تا از آبادی زمین و پرورش آنچه متعلق به زمین است و زمین در صفات مذکور مطیع آرمئیتی و سودرساننده به اهل زمین و نسبت به اهلش حلیم و متواضع باشد و تمامی آن صفات در پروردگان زمین بروز می کند. زمین را آباد، بدی ها و قتل و غارت را معدوم می سازد و زمین که آباد شود ارازا لایق آفریدگان که روزی دهنده حقیقی مقرر کرده فراهم می شود و زمین که آباد شود روح انسان را شاد و مفرح می نماید.

#### • نیایش

در کتاب گات ها، سروده های جاودانه اشوزرتشت از فروزه سپننه

آرمئیتی بارها یاد شده و ویژگی های آن برشمرده شده است:

«ای آرمئیتی، ای مظهر ایمان و محبت، آن پرتو ایزدی که پاداش زندگانی سراسر نیک منشئی است به من ارزانی دار...» (گات ها هات ۴۳ بند ۱)

«... پروردگارا مرا به سوی راستی و پاکی که نهایت آرزوی من است رهبری کن تا با پیروی از آرمئیتی مظهر ایمان و محبت به رسایی نایل آیم.» (هات، ۴۳ بند ۳)

«... آرمئیتی نور محبت و ایمان را در دل رادمردان روشن کرده آنان را به سوی حقیقت رهبری خواهد کرد.» (هات، ۴۳ بند ۶)

#### • ای مام مهربانم

زبان گویای اسرار اینک که زمان سپاسداری از مهر و وفای توست گنگ می ماند. در یک سخن می خواهم بدانی که آن دست های کوچک و جسم ناتوان اکنون که پرتوان شده است، یکسره تو را سپاس می گوید. اسفندگان روز مادر، روز زن و زمین و روز گرمیاداشت همه فروزگان پسندیده و نیکوی انسانی است و اکنون شایسته است ما نیز چون نیاکان فرزانه خود این جشن فرخنده را برگزار کرده و از مهر و مهربانی همه مادران و بانوان ایران زمین سپاسگزاری کنیم و شاید روزی تمام مردمان جهان روز اسفند از ماه اسفند را روز مادر طبیعت (محیط زیست) نام نهادند.

بی نوشت ها:

۱ \_ امشاسپند = مفرد کلمه امشاسپندان به معنی پاکان بی مرگ است. بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد.  
۲ \_ سپندارمذ، چهارمین امشاسپند سپندارمذ یا سپننه آرمئیتی است. از دو جزء تشکیل شده، سپننه = پاک، آرمئیتی = مهر و عشق.  
آر + مئیتی = رسا و درست و موافق + اندیشه (ی) در آخر این کلمه علامت تانیث است.

(در زبان اوستایی و همچنین زبان های فرانسه و عربی صفاتی که برای زنان به کار می رود دارای علامت ویژه ای است که به آن علامت تانیث می گویند.)

سپننه + آر + مئیتی = پاک + درست + اندیشه = فروتنی عشق پاک و اندیشه رسا (صفاتی برای زنان)

منابع:

- ۱ \_ جشن های ایران باستان / حسین محمدی
- ۲ \_ ما... ایرانی هستیم / سیروس کریمی بختیاری
- ۳ \_ بدانیم و سربلند باشیم / منوچهر منوچهرپور
- ۴ \_ زرتشت، پیامبری که از نو باید شناخت / کیخسرو شاهرخ
- ۵ \_ اصل و نسب و دین های ایرانیان باستان / رضایی
- ۶ \_ گات ها
- ۷ \_ روزنامه شرق
- ۸ \_ سایت اینترنتی یتاآهو

غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دره های آن انگور و میوه ها باشد. نزاری شاعر از آن موضع است. «۸»

**گوشش بیرجندی**

گوشش یا لهجه بیرجندی از گوشش های فارسی نو است که مانند گوشش های دیگر به نسبت زبان رسمی کمتر تحول پذیرفته و از اینرو بسیاری از ویژگی های فارسی کهن را نگه داشته است. محمود رفیعی در مقدمه واژه نامه گوشش بیرجند می نویسد که چون بیرجند در نزدیکی کویر و در منطقه ای کوهستانی واقع شده، در گذر تاریخ کمتر مورد تاخت و تاز و هجوم قرار گرفته و در نتیجه گوشش آن نیز پاکیزه و دست نخورده باقی مانده است.

**کوهها**

دو رشته کوه از سوی شمال و جنوب شهر بیرجند را در بر گرفته است:  
 (۱) کوه های مادر میشان، شکر آب، کمر حاجی  
 (۲) کوه باغان  
 شهر بیرجند در جلگه میان این کوهها جای گرفته، فاصله ی شهر بیجند، تا کوه باغاران را دشت باغاران میگویند.

**آب و هوا**

معتدل و خشک، بیشترین درجه گرما در تابستانها، ۴۰ درجه بالای صفر و کمترین درجه گرما در زمستانها، ۱۰ درجه زیر صفر است.

**جمعیت**

«این شهر در سال ۱۳۸۵، تعداد ۱۵۷،۸۴۸ نفر جمعیت داشته است.» ۹

**جاذبه های گردشگری**

وجود آثار و بناهای فراوان کهن در این شهر که دیرینگی آنها به دوره ی افشار و زند و قاجار و پهلوی میرسد؛ نشان از از بزرگی و تمدن مردم این شهر دارد. بیرجند از تاریخی ترین شهرهای استان است.

قلعه بیرجند:

**نویسنده : یزدان صفایی**

شهر بیرجند، مرکز شهرستان بیرجند از استان خراسان جنوبی، با پهنه ای حدود ۳۰ کیلومتر مربع، در مرکز استان، در مسیر راه مشهد-شوسف، در ۳۲ درجه و ۵۳ دقیقه پهنای شمالی و ۵۹ درجه و ۱۳ دقیقه درازای خاوری نسبت به نیمروز گرینوچ جای دارد.

**نام شناسی**

«این شهر تاکنون به نامهای: بَرَجَن، بَرگان، بَرَجند، بَرکند، بَرگند، بیرجند، بیرگند، پیرچند، قوهستان، قَهستان، کوهستان و کَهستان خوانده شده است.» ۱

این گستره دارای کوههای زیادی است و از همین روی به آن "کَهستان" می گفته اند و پس از اسلام به "قَهستان" نامور گشته است؛ محمد معین در این باره مینویسد: «نام نخستین بیرجند، "کَهستان" یا "کوهستان" بوده که عربی آن "قَهستان" است، یعنی زمینی که در آن کوه بسیار باشد.» ۲ و همچنین یاقوت حموی از نام "قوهستان" یاد کرده؛ مینویسد: «"قوهستان" تعریب کوهستان است به معنی ناحیه ی کوهها و کمتر سرزمینی از بلاد ایران یافت میشود که در آن جایگاهی به نام کوهستان نباشد و تنها بدین لفظ شهرت نیابد و جز آن شناخته نشود.» ۳  
 درباره ی واژه شناسی "بیرجند" نیز دیدگاهی وجود دارد که در زیر به آنها اشاره میشود:

«واژه ی بیرجند در اصل "بَرگند" یا "بَرکند" بوده که عربی شده ی آن بَرَجند است. "بَر" به معنی نیم، نصف و "گند" به معنی شهر است. بنابراین بَرگند یا بَرَجند به معنی نصف شهر است که به دلیل کوچکی شهر آن را بَرگند گفته اند و عرب ها "بَرَجند" نامیده اند.» ۴ که اندک اندک به "بیرگند" و "بیرجند" تبدیل شده است.

«در پاره ای از نقشه های جغرافیایی از این شهر به نام "بَرَجَن" یاد و چاپ شده است. واژه ی "بَرَجَن" شاید در اصل "بَرگان" بوده که با ورود عرب ها به این ناحیه به "بَرَجان" تغییر یافته و اندک اندک "بَرَجَن" شده است. "بَرگان" از دو پاره ی "بَر" به معنی نصف و "گان" (نسبت مکان) تشکیل شده و "بَرگان" یا "بَرجان" یا "بَرَجَن" به معنی نصف شهر یا یک قصبه باشد، زیرا به دلیل کوچک بودن شهر، آن را بَرجان یا بَرَجَن نامیده اند. واژه ی "بیرجند" یا "بیرگند" نیز از دو پاره ی "بیر" به معنی چاه (در عربی) و "گند" یا "جند"، پسوند مکانی و شهر است، یعنی مکان، محل و شهری که دارای چاه آب باشد. بعضی ها به همین مناسبت آن را "بیرگند" یا "بیرجند" نامیده اند.» ۵

یاقوت حموی نخستین کسی است که نامی از "بیرجند" آورده و نوشته ست: «"بیرجند" از زیباترین شهرهای ناحیه ی "قَهستان" است که در دوران خلافت از اعمال خراسان بوده است و اکنون قصبه ی قَهستان است.» ۶

در تاریخ سیستان (۴۴۵-۷۲۵ ه.ق.) از این شهر به نام بیرجند یاد شده، آمده است:

«فرستادن خدام ملک نصیرالدین... فرزند خود شاه شمس الدین علی را به نیه (نهبندان)، و آباد کردن آن بقعه و از آنجا به جانب قَهستان رفتن و گرفتن جوسف (خوسف) و بیرجند و باقی شیب طرف قَهستان و مقام ساختن در این سال (۶۸۸ ه.ق.)» ۷

حمدالله مستوفی از این شهر به نام بَرَجند و بیرجند یاد کرده، میگوید: «بیرجند/بَرَجند قصبه ای است و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی

## ارگ کلاه‌فرنگی

ارگ کلاه فرنگی یکی از آثار تاریخی شهر بیرجند می‌باشد. این ارگ در دوره قاجاریه و بین سالهای ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ هجری قمری ساخته شده‌است. این ارگ که منسوب به امیر حسن خان شیبانی می‌باشد متعلق به امیر علم خزیمه بوده که وی آن را به فرمانداری بیرجند اهدا نمود. سازمان میراث فرهنگی این بنا را به عنوان یک ساختمان کهن و ارزشمند به ثبت رسانده‌است. این ارگ به نخت شش ضلعی و در آسبخت



مخروط و به رنگ سفید می‌باشد و مصالح این ساختمان از گل، آجر، آهک و ساروج است. در حال حاضر این ارگ در محل استانداری خراسان جنوبی جای دارد.

## بند دره

بند دره، جای گرفته در ۵ کیلومتری پایان خیابان مدرس بیرجند در میان رشته کوه جنوب این شهر به نام رشته کوه باقران است. این بند، بزرگترین بند کوهستانی شهر بیرجند است که به دستور امیر شوکت‌الملک در سال ۱۲۹۴ هجری قمری ساخته شده‌است. بند دره از سنگ، آجر و ملات ساروج ساخته شده‌است که دارزای تاج آن ۳۱ متر، عرض تاج آن ۳ تا ۵ متر و بلندای آن حدود ۱۳ متر است. راه ارتباطی آن از بیرجند، از طریق خیابان پاسداران امکان پذیر است.

## عمارت اکبریه

عمارت اکبریه، یکی از بناهای تاریخی شهر بیرجند است. این بنا در دوره قاجاریه و توسط شوکت‌الملک در دو اشکوبه ساخته شده‌است. ریخت معماری آن ترکیبی با الهامی از معماری روسی است که تلفیق آن با معماری اسلامی، سبک معماری نوینی را نشان می‌دهد. این بنا شامل تالار آیین، گنبد کلاه فرنگی، تزئینات مقرنس لانه زنبوری و رسمی بندی که صرفاً برای پذیرایی از نمایندگان سیاسی داخلی و خارجی مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. این عمارت در خیابان معلم بیرجند واقع است.

## بیرجند در تاریخ

در استوره‌های تاریخی، بنای قهستان را به سام پسر نریمان نسبت

قلعه بیرجند (قلعه ته ده یا پایین شهر)، بزرگترین و کهن‌ترین بنای تاریخی بیرجند به شمار می‌رود و بر فراز بلندترین نقطه باختری تپه ماهورهای شهر ساخته شده‌است. این بنا با پهنایی افزون بر ۳۰۰۰ مترمربع در دوره صفویه ساخته شده و به راستی هسته نخستین شهر بیرجند به شمار می‌آید. البته برخی نیز بنای این قلعه را به پیش از آن دوره نسبت می‌دهند. قلعه بیرجند از خشت و گل و چینه ساخته شده و از دوره صفویه تا قاجاریه مردم این شهر را در برابر یورش‌های دشمنان به ویژه ترکمن‌ها و ازبک‌ها محافظت می‌کرده‌است.

قلعه بیرجند در دوره قاجاریه به طور کامل بازسازی و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. با توجه به شواهد موجود به وسیله نقب‌های زیرزمینی به نقاط مهم شهر مانند ارگ بهارستان، ارگ کلاه فرنگی و قنات قصبه مرتبط بوده‌است.

این قلعه دارای هفت برج بوده که هم‌اکنون شش برج از آن باقی مانده‌است. بازسازی این بنا در سال ۱۳۷۸ به وسیله شهرداری بیرجند آغاز شد.

## خانه تاریخی رحیم‌آباد:

این خانه تاریخی در خیابان پاسداران شهر بیرجند جای گرفته‌است. این بنا به پهنای ۲۷۴۴ متر مربع زیر بنا، امکانات آب، برق، جاده دسترسی، گاز، تلفن و مجوز قانونی آماده بهره‌برداری می‌باشد. از جاذبه‌های پیرامون بنا، باغ و عمارت اسکویه و باغ و عمارت شوکت‌آباد را می‌توان نام برد.

## آرامگاه حکیم نزاری

آرامگاه سعدالدین نزاری قهستانی، نامور به حکیم نزاری، سراینده سده



هفتم هجری، یکی از نقاط دیدنی و تاریخی شهر بیرجند است که در بافت قدیمی شهر جای دارد. این آرامگاه در ابتدای خیابان حکیم نزاری، کنار میدان شهدا، قرار دارد.

بیدهند و آن را بخشی از قلمرو فریدون، پادشاه پیشدادی میدانند. در این ناحیه آثاری از وجود زرتشتیان نیز بدست آمده است که نشان از مهاجرت زرتشتیان در دوره ای از تاریخ، به این شهر دارد. بیرجند در مسیر رویدادهای پس از اسلام نقش به نسبت مهمی داشته است. این ناحیه از یک سوی، به شوند کوهستانی بودن پناهگاه خوبی برای اسماعیلیان بوده و از سویی دیگر به شوند خشکی هوا و بیابانی بودن، به آب و هوای عربستان نزدیکی داشته و مورد توجه عربهایی که از دستگاه عباسی و یا فرمانروایان وقت میگریخته اند، قرار داشت و هر دوی اینها به این منطقه پناه می آورده اند.

ناحیه بیرجند در مسیر حرکت عربهایی بود که به نواحی گوناگون خراسان بزرگ و وراورد (ماوراءالنهر) میرفته اند؛ روستاهای عرب نشین همچنان در جنوب بیرجند وجود دارند.

با توجه به قلعه هایی که از دوران اسماعیلیه در بیرجند باقی مانده است، حضور طولانی این فرقه در زمانهایی از تاریخ در بیرجند آشکار میشود. پس از دوره ی صفویه و رسمی شدن مذهب شیعه، قائلان که پناهگاه شیعیان به شمار می رفت مورد توجه بیشتری قرار گرفت و با توجه به علاقه صفویان به تجارت و همچنین گسترش امنیت، در این ناحیه، شکوفایی اقتصادی و اجتماعی بیرجند آغاز و این شهر به آرامی به یک مرکز حکومت ناحیه ای تبدیل شد و گسترش یافت و از همین روی، بناهای تاریخی گوناگونی در آن پدید آمد که برخی از آنها تاکنون به یادگار مانده اند.

#### بافت فیزیکی شهر

با توجه به بافت فیزیکی شهر، بیرجند را به سه پاره ی شمالی، مرکزی یا قدیمی و نیمه ی جنوبی بخشبندی میکنند. بخش مرکزی در حقیقت هسته نخستین شهر بیرجند است که بر خلاف بافت قدیمی اش، بخش مهمی از مراکز شهری، فرهنگی و خدماتی بیرجند را شامل میشود. در این بخش آثار هنری و معماری سنتی مانند مسجد جامع، قلعه پایین شهر، ساختمان ارگ، آرامگاه حکیم نظامی و کاروانسراها و آب انبار ها و تنها بازار بیرجند یافت میشوند.

#### سبک معماری

سبک معماری و کیفیت بناها در بیرجند بیش از هر چیز تحت تاثیر دو عامل طبیعی و انسانی است. عامل طبیعی در ساخت و پرداخت خانه های روستایی و بافت قدیمی شهر بیرجند اثر گذاشته است. در بیرجند با توجه به دوره های زمانی، میتوان سه گونه معماری سنتی و نیمه سنتی و جدید را شناسایی کرد.

معماری سنتی مربوط به بافت قدیمی شهر است که در آن به فراوانی از خشت و گل و دیوارهای قطور و سقف های گنبدی و بادگیرهای کوچک و بزرگ و پنجره های کوچک و فشرده یافت میشود.

معماری نیمه سنتی به گذشته های دور تا دهه های نخستین سده کنونی باز میگردد. این سبک معماری، ویژه دهه های نخستین سده کنونی تا حدود ۱۳۴۰ خورشیدی است.

معماری جدید از دیدگاه زمانی، بازتاب دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی ایران در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی است. در این معماری، کاربرد مصالح جدید به ویژه آجر و تیر آهن است که بر سبک معماری اثر گذاشته است.

پی نوشت ها:

(۱) افشار سیستانی، ایرج. پژوهش در نام شهر های ایران. رویه ۲۱۳

- (۲) معین، محمد. فرهنگ فارسی، جلد سوم. رویه ۳۱۳۸
- (۳) حموی، یاقوت. برگزیده ی مشترک حموی. رویه ۱۵۴
- (۴) آیتی، محمد حسین. بهارستان. رویه ۱۳
- (۵) افشار سیستانی، ایرج. پژوهش در نام شهر های ایران. رویه ۲۱۴
- (۶) همان کتاب. رویه ۲۶۹
- (۷) تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعرا ی بهار. رویه ۴۰۶
- (۸) مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب. رویه ۱۷۷
- (۹) ویکی پدیا

بن مایه ها:

- (۱) عبدالحسین سعیدیان/شناخت شهرهای ایران/انتشارات علم و زندگی
- (۲) مژگان سبزیان و دیگران/کتاب جامع ایرانگردی
- (۳) افشار سیستانی؛ ایرج/پژوهش در نام شهرهای ایران
- (۴) حسن زنده دل و دستیاران/مجموعه ی راهنمای جامع ایرانگردی استان خراسان/نشر ایرانگردان
- (۵) ویکی پدیا
- (۶) ویکی مپیا

## ابوحنیفه ، اصلاح طلبی از تبار ایران

نویسنده : امیر هورنام

در همه ی اعصار و به کرات مردم شاهد حرکت های اصلاحی در همه ی امور بودند که سیاست ، مذهب و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی نقش محوری و انکار ناپذیری در آنها داشته است . مذهب نیز به نوبه ی خود گاه دستخوش تغییراتی می شد و شاید بیشترین تلاش های اصلاحی در این حوزه رخ می داد . البته این روند تنها در مورد مذهب یا دینی خاص رخ نمی داد و اصلاحات مذهبی همه در یک سری پارامتر های کلی مشترک عمل می کردند . همه ی اصلاحات تلاش می کردند رویه ی بعضا خرافی در این زمینه را به شکلی انسانی و آگاهانه سوق دهند که صد البته با واکنش و موضع گیری های سرسختانه ی روحانیون سنتی مواجه می شدند ولی با تمام این احوالات و سختی ها تلاش ادامه می یافت و اصلاح طلبان بدون لحظه ای تردید و درنگ ، بی ما بانه به دل خرافات و تحجر حمله ور می شدند که در مواردی ایجاد مکاتب فرعی در دل یک ایدئولوژی از این سلسله ممارست ها نشات می گیرد . به طور مثال در دین مسیحیت نیز شاهد این اندیشه های اصلاحی و خرافه ستیز بودیم که نهایتا منجر به پاگیری مذهب پروتستان در کنار مذهب بسیار تندروی کاتولیک شد که قوانینی به مراتب سهل تر ، انسانی تر و عقلانی تر را با خود به همراه می آورد . حال به بررسی شخصیتی و علمی یکی از این اصلاح طلبان مذهبی که در حوزه ی اسلام لحظه ای دست از اعتقادات برداشت و بی باکانه و با وجود فشارهای بسیار هم از جانب حکام وقت و هم از جانب روحانیون هم کیش و البته متحجر خود ، دمی دست از اندیشه های خود برداشت تا جان خود را در این راه از دست داد .

ابوحنیفه یکی از ایرانی زادگان اصلاحات مذهبی بود . درباره ی اصلیت او نظریاتی نه چندان دور از هم وجود دارد البته همه ی آنها متفقا او را از شمال شرقی ایران دانسته اند . به هر روی ، خود او به سال ۸۰ هجری در کوفه متولد شد و در مکتب اساتید بزرگ فقه به تحصیل پرداخت و توانست روزی به (( امام اعظم )) در نزد اهل سنت بدل شود .

پدربزرگ او زوتا یا مرزبان بود که در زمان تصرف خراسان در عهد خلیفه سوم به جبر یا به اختیار راهی کوفه شد و توانست در مدت زمان کوتاهی اعتبار و آبرویی در نزد اعراب برای خود به دست آورد . رسیدن به این جایگاه در حالی که زوتا هیچگاه به اسلام روی نیاورد کار و التفتاتی زیرکانه را به امور می طلبد حال جالب اینکه شخصی با این شرایط و به نوعی یدک کش عنوان موالی ، به پاسداشت آیین های ایرانی پیش از اسلام نیز اهتمام ورزد . برای نمونه در تاریخ بداد ، ماجرای بردن فالوده توسط زوتا برای علی ابن ابیطالب ، خلیفه ی وقت ، در نوروز یکی از این ظرافت های ایرانی در انتشار فرهنگ زیبای میهنی است . پدر ابوحنیفه در زمان امویان زاده شد و اسلام آورده ، نام ثابت بر خود نهاد و به تجارت مشغول شد . فرزند او نعمان نیز به تحصیل نزد مدرسین سرشناس ایرانی تبار کوفه روی آورد و توانست در اواخر دوران زمامداران اموی مکتبی تحت عنوان (( اهل رای )) را بنیان نهد که فقهای اسلامی را به موضع گیری های بسیار سرسختانه وادار نمود . حتی جعفر بن محمد باقر در اظهار نظری در باره ی او گفت : " تو دین رسول خدا را تغییر دادی " . ابوحنیفه حتی تا بدین جا پیش رفت که در مورد احادیث منقول از پیامبر اسلام نیز شبهه به وجود آورد و حدود چهارصد حدیث موجود را رد کرد و در جایی بیان داشت : " اگر رسول الله در زمان ما می زیست همین ها را می گفت که من می گویم " .

یکی از بزرگترین فتاوی ابوحنیفه که مخالفت های زیادی را برانگیخت

فتاوی او در مورد اصولی ترین و سیاسی ترین رویداد آن زمان بود که جنگ با قدرتمند ترین قشر آن دوران یعنی خلفا را می طلبد . او اعتقاد داشت انتصاب خلیفه امری نامشروع است و خلیفه باید با آرای آزادانه ی مسلمین انتخاب شود و خود انقلابی عظیم در امر امامت و خلافت را سبب ساز می شد . هر چند خلفای اموی نیز دست روی دست نگذاشته و به نوشته ی تاریخ بغداد ، او توسط والی عراق دستگیر و یکصد و ده ضربه شلاق را تحمل کرد .

در حوزه ی شیعه نیز ضدیت با ابوحنیفه هر روز بیشتر اوج می گرفت زیرا پایه های تشیع را که همان امامت بود به باد انتقا می گرفت و اساس این انتصابات به نقلی الهی را نادرست و اطاعت از امامان انتصابی را نامشروع می دانست .

سفیان ثوری ، از فقهای بزرگ کوفه ، در اشاره به این موضوع که ابوحنیفه نه عرب بلکه از موالی است می گفت : " از زمانی که غلامزادگان بنی اسراییل به مقام فقاوت رسیدند و به رای خودشان فتوا دادند دین یهود از بین رفت " و حتی در جایی بیان داشته کسی خطرناکتر از ابوحنیفه در میان مسلمانان پیدا نشده است زیرا برای از بین بردن اسلام هیچ رحمی به دل راه نمی دهد . مالک بن انس ، بنیانگذار مذهب مالکی ، نیز به زبان آمده و در باب ابوحنیفه این چنین گفت : " تا کنون در میان مسلمانان مردی زبان بار تر از ابوحنیفه متولد نشده است ، فتنه ی ابوحنیفه از فتنه ی ابلیس بدتر است ، در هر شهری که آرای ابوحنیفه را قبول دارند سکونت جایز نیست " و اینکه " او نسبت به دین اسلام کینه دارد و می خواهد نابودش کند " و یا اینکه حتی محمد بن مسلمه او را در جرگه ی دجال ها جای داد و بسیاری سخنان دیگر که رسیدگی به همه ی آنها در این مجال نمی گنجد .

ابوحنیفه در فقه خود تکیه ی خاصی بر آزادیهای فردی در امور مختلف اجتماعی ، چون ازدواج و معاملات دارد ، تا آنجا که گاه این آزادی را به سان قاعدهای در تعارض با منابع نقلی ضعیف ترجیح داده است . آشکارترین نمونه ، نظر او در مورد آزادی زن در عقد ازدواج است . او ازدواج یک زن بالغ و عاقل را به رضای خویش جایز دانسته و صدور عقد از جانب ولی و حتی اذن ولی را در صحت عقد شرط نشمرده است . وی با ابراز این نظر در واقع با رأی مشهور مخالفت ورزیده است و حتی شاگردان او ، ابویوسف و محمدبن حسن در این رأی از وی پیروی نکرده اند .

به هر روی ، او بی شک یکی از علمای دگراندیش عصر خود بود و حتی دکتر احمد الشرباصی ، ابوحنیفه را به خاطر خراسانی بودنش و بلندی پایه فقاوتش شامل این حدیث نبوی می داند که بخاری و مسلم هر دو آن را روایت کرده اند . " لوکان العلم معلقاً عند الثریا لتناولہ رجال من ابناء الفارس " یعنی اگر علم از ستاره ی ثریا آویزان باشد مردانی از نژاد فارس بدان دست می یابند .

در پایان نیز ابوحنیفه به علت مخالفت های بیشمار با دستگاه خلافت و به ویژه مخالفتش با درخواست منصور عباسی به زندان افکنده شد که در همان جا درگذشت .

پس از ابوحنیفه ، شاگردانش نتوانستند محافظان خوبی برای آرای او باشند و تحت تاثیر امامان مکاتب شافعی و حنبلی به تعدیل اصول مطروحه از ابوحنیفه پرداختند و حتی به نقلی دو تالیف بزرگ او یعنی (( فقه الاکبر )) و (( کتاب الحیل )) توسط دو شالگرد عرب تبارش ، ابو یوسف و محمد بن حسن ، از میان رفت .

با نگاهی به :

بازخوانی اندیشه ی اعتزالی / امیر حسین خنجی

نگاهی به شخصیت امام ابوحنیفه / احمد صیام رفوفی

امام ابوحنیفه ، فقیهی اصلاح طلب / سید حسین عالمی بلخی

ویکی پدیا ، دانشنامه ی آزاد



## اوج و فرود شاهنشاهی پارس

والتر هینتس / امیر حسین اکبری شالچی  
Shaalchy.persianblog.ir

منبع:

Walter Hinz, *Aufgang und Untergang des Perserreiches*, Bulletin of the Iranian Culture Foundation.

جستاری که می‌خواهیم در باره‌اش گفتگو کنیم، اوج و فرود شاهنشاهی پارس و زنده ماندن فرهنگ پارسی است. آهنگ ما از «شاهنشاهی پارس»، فرمانروایی جهانی هخامنشی - نخستین فرمانروایی جهانی تاریخ است - که به راستی شایسته چنین نامی است. زمان آن به خوبی روشن است: کورش در سال ۵۵۰ پیش از میلاد آن را بنیاد می‌گذارد و تاخت الکساندر در سال ۳۳۰ پیش از میلاد به آن پایان می‌دهد. پس شاهنشاهی هخامنشی ۲۲۰ سال سر پا بوده است.

هرچند سرچشمه‌های پژوهشی در دست چندان کم نیستند، کم‌وکاستی‌های فراوانی نیز در آنها به چشم می‌خورد. دامنه‌دارترین گزارش‌هایی که در باره پارس‌های کهن است، از یونانیان به ویژه هرودوت بر جای مانده؛ البته یونان در پی ماراتن، دشمن پارس‌ها شد و دشمن هم ماند. از این جاست که آنچه را که بنچاک‌های یونانی به دست می‌دهند، باید با اندیشناکی بسیار در نگر گرفت. سرچشمه‌های بومی با داریوش بزرگ و سال کم‌وبیش ۵۲۰ پیش از میلاد آغاز می‌شوند. این فرمانروا از دفتر خود که تا آن زمان به زبان‌های بابلی، ایلامی و آرامی چیز می‌نوشت، خواست که دبیره میخی ساده‌ای را برای نوشتن پارسی باستان به کار گیرد. دبیره تازه بیشتر در نگارش‌های پیروزمندانه سنگ‌نبشته‌های صخره‌ها و دیوارها و بنچاک‌های بسیار پرارزش به کار برده شد؛ برای همین است که ما سرچشمه‌های پارسی چندان در دست نداریم.

ارنست هرتسفلد، کاوشگر آمریکایی در سال‌های سی سده کنونی [بیستم] هزاران لوحه گلی را از دل خاک تخت جمشید، در نزدیک شیراز امروزی بیرون کشید. باستان‌شناسان با شگفتی دیدند که کمابیش همه آنها نه به پارسی باستان، بلکه به زبان ایلامی نوشته شده است. لوحه‌های گلی، بنچاک‌های کارآمد دیوان گنج‌خانه داریوش و خشایارشا بود، اما دریافت آنها با مانعی برخورد و آن این که واژه‌های ایلامی که ما تا آن زمان می‌دانستیم، چندان زیاد نبود.

متن‌هایی دینی هم هستند که در اوستا آمده‌اند. ما در باره جستاری سخن می‌گوییم که ناچار باید از بخشی از اوستا نیز یاد کنیم. این بخش از اوستا همواره کار پژوهش را دشوار می‌کند، چون به بسیار هنرآلود است و به زبان بسیار کهن شمال خاوری ایران [بزرگ] نگاشته شده و در باره خود آنهاست.

پس با نگرش به آنچه گفتیم، جای شگفتی نیست اگر بسیاری از سخنانی که هم‌اینک خواهیم گفت، هنوز گمان‌آلود باشند. پژوهشگران در باره بسیاری از جستارهای تاریخ، توده‌هایی از کاغذ را سپید کرده‌اند، و در باره ایران نیز. آنچه من در اینجا می‌نویسم، برآیند ۲۰ سال کار روی این جستارهاست، اما تا هنگامی که بحث روی سرچشمه‌هایی عینی پایان نیافته، می‌تواند ریشه در واقعیت‌های ذهنی داشته باشد.

### رویاری‌ها در ایران خاوری

نخست این که هنگامی که کورش بزرگ گام بر صحنه تاریخ جهان گذاشت، دوران سومین نسل خاندان هخامنشی، خاندان خودش، بود؛ دوم این که شهر اکباتانا، همدان در باختر ایران کنونی، پایتخت شاهان

ماد بود. پارس‌ها که هندو جرمن و خویشاوند مادها بودند، در جنوب ایران جایگیر شده بودند و سرزمین خود را پارسه می‌نامیدند، این همان جایی است که یونانیان آن را پرسیس می‌گفتند و امروزه روی دریایی از نفت جای دارد. آشوری‌ها و بابلی‌ها، ایلامی‌ها را با آن دین رازآمیز و فرمانروایی مادرسالارانه و پیشینه چند هزارساله‌شان، ناتوان ساخته شکاری آماده برای کورش یکم، شاهنشاه پارس و پدر بزرگ پایه‌گذار شاهنشاهی جهانی هخامنشی کرده بودند.

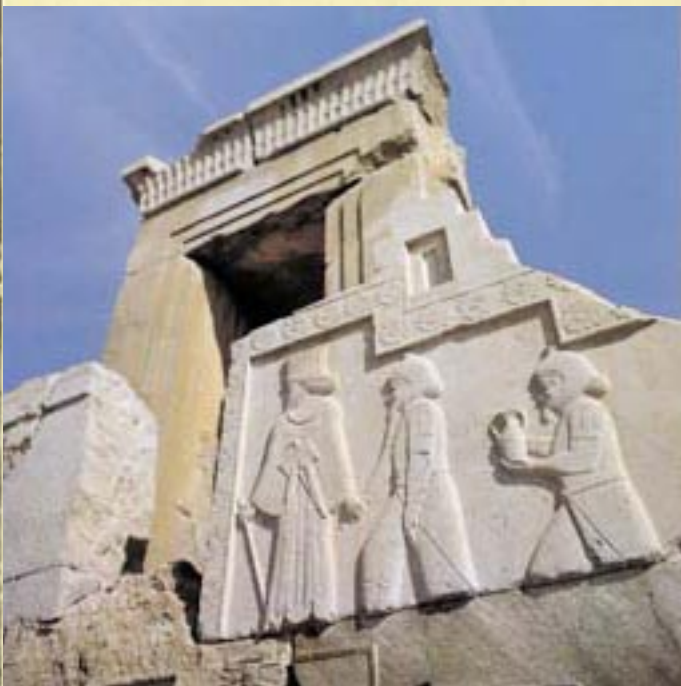
کورش دوم، نوه او، در سال ۵۵۸ بر آن شد که فرمانروایی خود را از سوی خاور و شمال گسترش بخشد، اما همچنان زیر دست آستیاگ، شاه ماد بود. در شمال خاوری قلمرو آن زمان او که برابر با خراسان و باختر افغانستان امروز است، فرمانروایی دیگری به نام خوارزم هستی داشت که شاهش هیستاسپس نام داشت و پایتختش جایی نزدیک مشهد امروز بود.

این شاه هیستاسپس را نباید با پدر داریوش که همین نام را دارد، اشتباه کرد. آنچه ما امروزه می‌دانیم آن اندازه نیست که بتوانیم بگوییم فرمانروایی او چگونه به قلمرو کورش دوم پیوست شد. اما بسیار دل‌بسته به بدست آوردن آگاهی‌هایی موشکافانه در باره آن دوره هستیم. لیکن آنچه که سخت زیر پرده تاریخ مانده، نقش کاشمیر است. این شهری که چندان به آن نگرشی نمی‌اندازند، شاید دیدارگاه کورش دوم و زرتشت، پیامبر بزرگ ایران کهن بوده باشد، دیداری که از بالاترین ارزش در تاریخ جهان برخوردار تواند بود.

### زندگی زرتشت

من بر آنم که زایش زرتشت در سال ۶۳۰ [پیش از میلاد] روی داده است. زرتشت یک پیشوای دینی بود، شاید در باکتریا یا همان بلخ امروز می‌زیسته. وی در سی‌سالگی به پیامبری رسیده است. زرتشت که در سال کم‌وبیش ۵۹۰ چهل‌ساله بوده در زمستان، ناچار راه‌گریز را در پیش می‌گیرد. پیامبر گله‌آمیزی می‌گوید: «به کدامین سرزمین روی کنم؟ به کدامین سوی گریزم تا جان بدر برم؟ اشراف و پیشوایان دینی مرا از خود می‌رانند، انجمن‌ها مرا از خود دور می‌کنند، زمین‌داران ناخوب دشمن من‌اند.»

شاه هیستاسپس و همه دربارش در سال ۵۸۸، دو سال پس از این هجرت، به آموزش‌های تازه او می‌گروند. آموزش‌های زرتشت در خوارزم با کامیابی ویژه‌ای روبرو می‌شود. پیامبر پس از رویاری با آن همه سرخوردگی‌ها و



ملخی‌ها، روی کامیابی را می‌بینند و سروری را در کاشمر مقدس همچون یادبود می‌کارد که تازه در سده نهم میلادی و به دست یکی از خلیفه‌های متعصب از پای درمی‌آید. پهنه‌های دور شمال خاوری ایران، تازه در سال ۵۸۸ باور به یزدان پیدا می‌کنند.

### آموزش‌های زرتشت

آموزش‌های زرتشت را نمی‌توان در نوشته‌های چنین کوتاه گنجانند. در اینجا تنها تا آن اندازه که برای دریافت مناسبات جهانی در آن روزگار بایسته است، بدان می‌پردازیم. زرتشت مانند همه پیامبران بر آن بود که فوق طبیعت را درمی‌یابد. با دیده روشن به وهومنه می‌نگریست و با گوش باز آموزش‌های او را می‌نیوشید. زرتشت سراینده هم بود. تجربه‌های شهودی خود را در گات‌ها، سروده‌های هنراگند خود آورد. شانزده سروده از گات‌ها گرچه چند سده پس از ابلاغ پیام او به صورت نوشته درآمده، اما دست‌نخورده و اصل باقی مانده است.

از نگاه من هسته بنیادین پیام گات‌ها که البته ما در دریافتنش گرفتار دشواری‌های فراوان زبانی و مفهومی هستیم، این است:

تنها یک یزدان و آفریننده هستی دارد، اهوره‌مزدا، سرور همه‌دانا. در میان دو آفریده نخست، ناسازگاری هنگامی پیدا می‌شود: یکی شان روان مقدس (سپنتا مینو) می‌شود که کردارهای یزدان به دستش انجام می‌پذیرد؛ و دیگری مخالف او، یعنی روان بد (انگره مینو) می‌گردد. وظیفه آدم‌ها این است که در جنگ میان روشنایی و تاریکی، در نبرد میان روان پاک و روان بد، به سود جهان روشنایی به پیکار درآیند. آن کسی که به خواست خود آزادانه به سوی روان مقدس می‌گراید، با این کار خود، به قلمرو سامان‌مندی یزدانی درمی‌آید. وی همچون کسی که به سود ژئم، سامان‌مندی یزدانی، می‌رزد، پس از مرگ به «خانه سروده‌های ستایشی» درمی‌آید؛ اما دشمن سامان‌مندی درست، وادار است همچون خدمت‌گذار دروغ در تاریکی فرو رود و در آنجا گرفتار ناله‌ها، خوراک‌های بی‌بازی‌انگیز و رنجی درازمدت گردد.

زرتشت با این آموزش‌های روشن، خشم و دشمنی مهرپرستان را که ریشه‌های ژرف در ایران کهن دوانده بودند، برانگیخت. پیامبر در سروده پنجم خود سخت با آنان تسویه حساب کرده است:

«کسی که با چشم خشم به خورشید و گاو می‌نگرد، پرهیزگاران را گمراه می‌سازد، چراگاه‌ها را خراب می‌کند، و بر روی درست‌کاران شمشیر می‌کشد، دشمن خونی فرمان یزدان است!»

پس دشمنان زرتشت از خورشید و گاو بیزار بوده‌اند. از میتراپرستی این را می‌دانیم که هواخواهان آن شب‌ها گاو قربانی می‌کرده‌اند. بر روی سنگ‌نگاره‌ای در موزه ویسبادن می‌بینیم که قهرمانی که دارد گاوی را می‌کشد، کسی جز میتره، ایزد کهن ایرانی نیست. همان کسی که در ندیشه‌های تک‌خدایی زرتشت جایی نداشت. این سنگ‌نگاره از آن لژیون یکی از پرستش‌گاه‌های رومی است و در جلوی یکی از پرستش‌گاه‌های زیرزمینی که مهرپرستان شب را در آن می‌گذرانده‌اند، جای دارد. پیشینه معنوی ایران کهن، تاریخ‌درگیری اندیشه‌های زرتشت و مهرپرستی و دیگر بت‌پرستان است.

### پایه‌گذاری فرمانروایی جهانی

در سال ۵۵۰، فصل تازه‌ای در تاریخ جهان آغاز شد. آن هنگامی آغاز گشت که کوروش از پاسارگاد به سوی اکباتان راه افتاد تا چیرگی مادها را بزدايد.

نبونید، شاه بابل که دید کوروش چگونه آستیاگ را از تخت پایین کشید، واکنش سردی از خود نشان داد. هنگامی که کوروش به سوی آسیای خرد روی کرد، بر آن شد- که پس از سرنگونی فرمانروایی ماد- به نبرد کروسوس شاه لیدی برود. کروسوس شکست خورد و کوروش در سال

۵۴۶ بر لیدی، پایتخت سارد هم چیره شد. پارس‌هایی که با آستیاگ ماه بر خورد نرمی کرده بودند، نگذاشتند کروسوس خود را در آتش اندازد و بکشد.

### یک پیش‌گویی

در میان اسیران یهودی آن زمان پیغمبری هم بود که ما او را به نام دویثرو-جسایا می‌شناسیم. پیش از این به او وحی شده بود که کوروش رهایی‌گر مردمش خواهد شد. کوروش بندها را از زندان و خواری رهایی بخشید و به میهنشان بازگرداند تا آنان اورشلیم را دوباره بسازند و پرستش‌گاه‌هایشان را از نو بر پا دارند.

کوروش پس از هشت سال از سرنگونی فرمانروایی لیدی، روی به بابل نهاد. گردیاس، سپهسالارش در ماه اوت سال ۵۳۹ ولیعهد پلاستار را شکست بسیار سختی داد و بابل بدون هیچ پایداری مهمی گردن نهاد. شاه نبونید دستگیر شد و- مانند آستیاگ و کروسوس- بخشوده گشت. همه شهر و پیشوایان دین، آمدن شاه پارس را جشن گرفتند و کوروش بر پایه آیین کهن آنان با مردوک بیعت کرد. این ارج‌نهی بر ایزد بومی با اقدام‌های سیاسی نیز هماهنگ شد و کوروش با شتاب به بازسازی پرستش‌گاه‌هایی که نبونید مخلوع بی‌ارجمان کرده بود، دست یاخت.

کوروش دوم در سال ۵۳۸ فرمان بسیار بزرگی داد و آن این بود که یهودی‌های تبعیدشده به بابل، می‌توانند به فلسطین برگردند. آنان می‌توانستند اشیای مقدسی که نبوکدنصر از آنان ربوده بود، را نیز همراه خود ببرند و پرستش‌گاه‌های خود را دوباره بسازند. این فرمان کوروش، یهودیت را از مرگ رهایی بخشید. اگر یهودیان به فلسطین بر نمی‌گشتند، شاید تاریخ جهان راه دیگری را در پیش می‌گرفت. چه چیزی می‌تواند کوروش را بر آن داشته باشد که یهودیان تبعیدشده را به میهنشان برگرداند؟ این کاری است که یگانه و بی‌همانند بوده و مانده است. چون مردمانی که آشوری‌ها و بابلی‌ها به زور کوچ می‌دادند، هرگز اجازه بازگشت نمی‌یافتند. من گمان می‌کنم که کوروش در چهره یهوه یهودیان، همان خدای همه‌توانایی را می‌دیده که زرتشت وی را اهوره‌مزدا نامیده بود.

کوروش تنها یک سپهسالار برجسته نبود، بلکه دولت‌مردی دوراندیش و انسانی ارجمند، جوان‌مرد، دادورز نیز بود و در برابر باورهای گوناگون بردبار و شکبیا. شاه بزرگ در واپسین سال‌های فرمانروایی‌اش آغاز به استوارسازی مرزهای ایران کرد. کوروش دوم در سال ۵۲۹ درگیر جنگ در استپ‌های خاور دریای مازندران و جنگ با اسکیت‌ها شد. آرامگاهش یاد او را در پاسارگاد زنده نگاه داشته است.

تاج‌وتخت به کمبوجیه رسید. وی که پسر بزرگ کوروش بود مصر را هم گرفت. آنگاه از ایران آگاهی آمد که مغی به نام گوماته خود را به جای بردیا (به یونانی: Smerdis) برادر درگذشته وی جا زده و تاج‌وتخت را فراچنگ کرده است. کمبوجیه بی‌درنگ راه بازگشت از مصر را در پیش گرفت و هنوز به آهنگ نرسیده درگذشت. این رویداد در سال ۵۲۲ رخ داد و فرمانروایی جهانی پارس‌ها را ناگهان با بحرانی سخت روبرو ساخت.

### به دستگاه رسیدن داریوش

در همین شرایط دشوار بود که پرازش‌ترین چهره تاریخ کهن جهان به صحنه رویدادهای جهانی گام گذاشت: داریوش، یکی از هخامنشی‌های جوان. وی خود بر سنگ‌نبشته بیستون به گزارش چگونگی به دستگاه رسیدن خویش می‌پردازد: شاهنشاهی که گوماته مغ از چنگ کمبوجیه درآورده بود، از همان آغاز از آن دودمان ما بود. گوماته آن را از خود کرد و شاه شد. هیچ کس زهره آن را نداشت که به گوماته مغ چیزی بگوید، تا من آمدم.» داریوش، پیکارگر حق از دست‌رفته می‌شود: «من به درگاه اهوره‌مزدا روی آوردم، اهوره‌مزدا به من یاری کرد. من در روز دهم ماه

گنج‌جدیش (۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲) گوماته مغ را شکست داد.

داریوش در آن هنگام هنوز به ۲۰ سالگی نرسیده بود و پدرش هیستاسپس، شاروان پارت، هنوز زنده بود و پدر بزرگش آرشام نیز؛ اما «به خواست هورمزدا» تاج و تخت فراچنگ او شد. داریوش در سنگ‌نبشته خود بارها و بارها می‌گوید که همه کار را به خواست و با یاری هورمزدا انجام داده است. داریوش در میان هخامنشیان، تعیین‌کننده‌ترین تاج‌ور زرتشتی است.

شورش‌هایی که پس از زدوده شدن بردیای فریب‌کار پیدا شد، سخت و پرنیرو بود. آتش آشوب از هر گوشه‌ای زبانه کشید. «داریوش شاه گوید: پس از آن که شاه شدم، نوزده بار جنگ کردم و به مهربانی هورمزدا بر دشمنان پیروز گشتم و نه شاه را به بند کشیدم.»

کارهای داریوش در راه بازسازی سامان‌مندی درونی کشور، هم‌گام با نوسازی‌ها و پیشرفت‌ها و آرامی و امنیت در این شاهنشاهی جهانی، به خوبی پیش می‌رفت. گوماته مغ در نه ماه فرمانروایی خود، پرستش‌گاه‌های زرتشتی را با خاک یکسان کرده بود. داریوش آنها را از نو ساخت. برای پاسداری از کشور باید کاری شتاب‌ناک انجام می‌گرفت، به گزاره دیگر: ساخته شدن نهادی یگانه در سایه نیزه پارسی که صلح را استوار سازد. این کار غول‌آسا، داریوش را بزرگ‌ترین دولت‌مرد روزگار کهن کرده است؛ تأثیر این اقدامش در ایران امروز نمایان است.

داریوش در سال ۵۱۷ قانون‌های تازه‌ای را گذاشت. پهن‌دشت شاهنشاهی هخامنشی بر پایه مرزهای قومی، نخست به ۲۰ و سپس به ۲۸ شارستان بخش شد که بر چکاد هر کدامشان یک شاهزاده یا یکی از اشراف پارس جای داشت. شاروان‌ها (ساتراپی‌ها) همچون بالاترین مقامات کشور، درست یک پله پایین‌تر از شاه بزرگ بودند. آنان می‌توانستند کسان را در سپاه به خدمت فراخوانند و به کارهای نظامی رسیدگی کنند، اما نمی‌توانستند به سپاهیان دستور بدهند؛ مالیات را نیز باید برابر با ارزیابی آغازین گردآوری می‌کردند و به دربار می‌فرستادند و به اندیشه رفاه شارستان (ساتراپ) می‌بودند.

هر شاروان یک صدراعظم داشت که همانند خودش تنها یک پله از شاه بزرگ فروتر بود و باید گزارش همه کارهای شاروان را به دربار می‌داد. «چشم‌و گوش»‌ها که فرستادگانی ویژه بودند همه‌ساله به آهنگ برقراری پیوند بهتر میان کارهای کشوری و شاه به شارستان‌ها می‌رفتند، اما روانه شدن آنان به چند شارستان، به ویژه آن‌هایی که دور بودند، چندان مرتب نبود. این فرستادگان مستقیماً خواسته‌ها و شکایت‌های مردم را می‌پذیرفتند و کارکرد شاروان را می‌آزمودند. یکی از سرداران گارد هم باید همراهشان می‌بود و امنیت‌شان را تأمین می‌کرد.

سازماندهی کارهای کشوری نیازمند به راه‌های رفت‌وآمد و پست شاهنشاهی بود. راه‌هایی که به دستور روشن خود داریوش ساخته شد، شارستان‌های دور را به هم نزدیک کرد. «راه شاهی» که شوش را به سارد، یعنی ایلام را به لیدی پیوسته می‌کرد، از راه‌های دیگر پرآوازه‌تر بود. در هر کجای این راه ۲۶۸۳ کیلومتری ساختمان‌های پست فراوانی بود که شمارشان به ۱۱۱ می‌رسید. پیک‌ها بسیار خوب کار می‌کردند. هر پیک سواره بدون ایست و نگرش به وضع آب‌وهوا و چه روز و چه شب، چیز فرستاده‌شده را به پیک بعدی می‌رساند.

دفتر شاه برای هر کدام از شاخه‌های اداری کشور، یک کتاب داشت که برخی از آنها به آرامی و روی پوست، و برخی به ایلامی و روی لوح گلی نوشته می‌شد. پارسی، زبان فرمان‌ها و گزارش‌های شفاهی دبیران بود، ما در نوشتن چندان کاربردی نداشت. تنها شاه حق سکه زدن داشت، شاروان‌ها می‌توانستند در شرایطی ویژه سکه سیم بزنند.

### کشاورزی به عنوان وظیفه‌ای سنتی

شاه بزرگ و گونه برخورد وی با کارهای درونی کشور، مردم را به تقلید

برانگیخت. هیچ کدام از مردمان خاورزمین کهن به اندازه ایرانیان دوره داریوش برای افزایش جمعیت و پیشرفت کشور و گسترش باغ‌ها کار نکرده است. دلبستگی ملی ایرانیان به هنر باغداری و پارک‌سازی (این را هم نباید فراموش کرد که واژه Paradies [بهشت] هر چند از یونانی به زبان ما [آلمانی] راه یافته، پارسی است) در همه شاهنشاهی با تازاب تابناکی یافت. فرمانی از داریوش در دست است که در آن یکی از شاروان‌های خود را ستوده که چند گونه گیاه را از بابل به باغستانی آورده است.

روشن است که داریوش در کوشش‌هایی که در راه بالا بردن و پیشرفت کشور می‌کرد، وظیفه‌ای خدایی را بر دوش خود می‌دید و آن را تأیید سامان‌مندی درست می‌دانست، همان چیزی که زرتشت به ستایشش می‌پردازد.

آنچه همراه چنین اندیشه‌ای می‌شود، برداشتی از فرمانروایی است که از یک سو کشوری غول‌آسا را به میان‌گاه خود پیوسته می‌کند و از سوی دیگر به زندگی خصوصی مردمان گوناگون کاری ندارد. داریوش نخستین بار آدمان را با شکیبایی و بردباری در برابر دگراندیشان آشنا کرد.

در باره داریوش - همانند کورش - باز گرایش چشمگیر شاه بزرگ را به مردمی یکتاپرست، یهودیان می‌بینیم. ساختن پرستش‌گاه‌های آنان پس از مرگ کورش با درنگ فراوانی روبرو شد؛ با این که شاروان سوریه همساز نبود، داریوش دستوری داد و پرستش‌گاه دوم در سال ۵۱۵ مورد بهره‌برداری نهاده شد. نوه داریوش، اردشیر یکم در سال ۴۵۸ این سیاست را دنباله گرفت و کار تجدید قانون‌های «عهد عتیق» را بر دوش ارسا، پیشوای دینی و تورات‌شناس گذاشت. نهمیا در سال ۴۴۴ با همسازی اردشیر، شاه بزرگ دین یهود را در فلسطین به نهایت استواری رساند. هیچ کدام از این کارها که همه در تاریخ دین نقشی ارزشمند بازی کرده، بدون کارگر افتادن آموزش‌های زرتشت بر شاهان هخامنشی تعبیری نمی‌یابد.

### شخصیت داریوش

شخصیت و منش داریوش بزرگ را می‌توانیم روی سنگ‌نبشته‌اش که به سه زبان پارسی، ایلامی و بابلی نوشته شده، باز یابیم. داریوش در پایین سنگ‌نبشته بزرگش در باره کارهایی که پس از زدودن اسمردیس فریب‌گر گزارشی داده و در آن از آن جهان سخن می‌گوید: «ای تویی که روزی این سنگ‌نبشته را خواهی خواند، کارهایی را که من کرده‌ام باور داشته باش، اینها را دروغ ندان. من همچون کسی که هورمزدا را می‌شناسد سوگند می‌خورم که اینها راست، و نه دروغ است. من به مهربانی هورمزدا کارهای بسیار دیگری هم کرده‌ام که در این سنگ‌نبشته نیامده تا آن کسی که روزی این را خواهد خواند، گمان نکند گزافه گفته‌ام.»

داریوش با این سخنی که دستور نوشته شدنش را بر سنگ‌نبشته‌ای بر سینه کوه و روبروی پرستش‌گاه زرتشت در تخت جمشید داده، به ما نشان می‌دهد که چه برداشتی از قدرت شاهی و چه پیامی دارد: «چون هورمزدا این زمین را در آشفتنی دید، آن را به من سپرد، مرا شاه کرد؛ و اینچنین شد که من هم‌اینک شاهم. من به مهربانی هورمزدا همه چیز را به جایگاه درست خود برگرداندم. هر آن چه روی داد، به خواست هورمزدا بود. گوش کن ای رعیت، با فرمان هورمزدا ناهمسازی نکن، از راه راست بیرون نشو، به راه پشت مکن!»

داریوش همواره سخت دلبسته آن است که فرمانروایی جهانی‌اش، گام در راه سامان‌خدایی گذارد: «سرشت من به خواست هورمزدا چنین است که راست را دوست دارم و از دروغ بیزارم. دل من سوی آن چیزی است که راست است. من دوست کسی که اجیر دروغ باشد نیستم.» آهنگ از دروغ - به پارسی باستان: drauga - همان اهریمن است که زرتشت آن را روح دروغ می‌داند.

در همه سنگ‌نبشته‌های داریوش، روح تازه‌ای هست، حال‌وهوایی که برای



فرمانروایان کهن خاورزمین، سومری‌ها، ایلامی‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها غریب بوده است. پهنه فرمانروایی هخامنشیان بزرگ بود، چون بنیادگذار هخامنشیان، کوروش و داریوش بزرگ بودند. داریوش چیزی را بر زبان می‌آورد که کوروش شاید تنها آن را احساس کرده باشد: «سرور همه‌دانا در کنار من بود، چون اهریمنی نبودم، چاکر اهریمن و دروغ نبودم، ستمکار نبودم، نه من چنین بودم و نه خانواده‌ام. کسی که اهوره‌مزدا را با همه توان ستایش می‌کند، در زندگی هم مانند مرگ نیک‌بخت است.»

اهوره‌مزدا برای داریوش، مانند پیهه بود برای یهودی‌ها، مانند الله برای مسلمانان، و مانند خدا برای ترسایان. آموزش‌های ناب زرتشت به هخامنشیان بزرگ روحیه‌ای ویژه بخشید و جهان آن روزگار را با آنها به بلندای شایسته‌ای رساند که تا آن زمان هیچ کس چیزی از آن نشنیده بود. درگیری با یونان که قدرتی همچشم و البته از نگاه‌های گوناگونی بزرگ بود، نیز از همین جا پدیدار شد. ارزش‌های دینی که پارس‌های باستان از روحیه زرتشتی به دست آورده بودند از باورهای یونانیان باستان برتر بود. تنها این هلنی‌ها بودند که روحیه‌ای آزاد داشتند. دو جهان ایرانی و هلنی باید با هم تراز می‌شدند تا آدمی را به جایگاهی بالاتر رسانند، البته چنین ترازشی پدید نیامد.

### درگیری با یونان

جنگ در واپسین سال‌های فرمانروایی داریوش در گرفت. شکست سال ۴۹۰ سپاه پارس در ماراتن، شاه بزرگ را بر آن داشت که تجهیزات سنگینی را فراهم آورد. هنوز این کار به انجام نرسیده بود که داریوش درگذشت، این رویداد در سال ۴۸۶ رخ داد.

کشور و فرمانروایی آن به خشایارشا که پسر وی بود رسید و وی به زودی سوی یونان لشکر کشید. پیروزی سوی درفش ایران گرایید،

اما چنان که می‌دانیم در جنگ سالامین در سال ۴۸۰ نیروی دریایی ایران آسیب سختی دید. خشایارشا برگشت. اما ما باید هشیار این نکته باشیم که رویدادها را تنها از چشم گزارشگران یعنی یونانی‌ها می‌بینیم. سرچشمه‌های ایرانی در این زمینه خاموش‌اند، لیک کاروکرد خشایارشا شاه بزرگ و اردشیر یکم به ما می‌آموزاند که روحیه بالای ایرانیان نه زود بلکه بسیار آرام فرو می‌کشیده است. شاهنشاهی پارس در همه سده پنجم بی‌بروگرد ابرقدرت آسیا و شمال آفریقا بود، و یونان در همین روزگار با آن که در اوج شکوفایی فرهنگی بود، خود را از نگاه سیاسی پاره‌پاره می‌کرد.

### سیاست منطقه‌ای تازه

ما از خشایارشا سنگ‌نبشته‌ای پرارزش در دست داریم، سنگ‌نبشته‌ای بنیادین در تخت جمشید. وی هم مانند پدرش داریوش پافشاری می‌کند که پیروزی‌هایی که به دست آورده، در رویارویی با شاروانان سرکش، به شکرانه اهوره‌مزدا انجام‌پذیر شده است. خشایارشا در دنباله گفتارش می‌گوید: «در یکی از این سرزمین‌ها خدایان دروغین (Daivas) پرستیده می‌شدند. آنگاه من به مهربانی اهوره‌مزدا آن بت‌ها را ویران کردم و فرمان دادم: برای پرستش خدایان دروغین اجازه نیست! من اهوره‌مزدا را در جاهایی که آن دیوان پرستیده می‌شدند، بر پایه راستی پرستیدم و بر او ارج نهادم. تو ای کسی که روزی امیدواری در زندگی خوشبخت و در مرگ رستگار باشی، بر سر آن قانونی بمان که اهوره‌مزدا بر تو ارزانی داشته است!»

شاید خشایارشا در آن هنگامی که این ممنوعیت را اعلام داشته، مرامی ویژه برای خود داشته است و تنها یک گونه از پرستش را در نگر داشته. پیکاری چنین قطعی با خدایان دروغین می‌توانسته است ریشه در مهرپرستی داشته باشد.

اما بر سنگ‌نبشته خشایارشا چیز تازه دیگری نیز هست. وی از این سخن می‌گوید که آدم می‌خواهد در زندگی خوشبخت و در مرگ رستگار باشد. زبانزد «رستگار» که خشایارشا در اینجا به کار برده، یعنی همان rtavan از زرتشت سرچشمه می‌گیرد و به معنای آدمی است که خود را با سامان پاک خدایی، با Rtam هماهنگ ساخته باشد.

نشانه‌های رخنه فزاینده پیشوایان دینی، در پی بررسی بیشتر فرمانروایی خشایارشا و اردشیر پسر و جاننشینش افزون‌تر روشن می‌شود و پرده از ژرفای فزاینده آن برمی‌دارد. گویا مغ‌ها که همچنان لایه پیشوایان دینی را می‌ساخته‌اند، در این میانه ناگهان به کاروکنش درآمده‌اند و در دل شاه راه پیدا کرده ظاهراً باورهای زرتشت را پذیرفته‌اند. آنان در حقیقت در دین تازه رخنه کرده‌اند. خود را زرتشتی وانمود کرده آموزش‌های پیغمبر کهن ایران را چنان از شکل راستین خود درآورده و در آن جعل کرده‌اند که دیگر چندان بازشناخته نمی‌شد. با رخنه مغ‌ها و سقوط باورهای زرتشت، زمینه سقوط فرمانروایی هخامنشی هم هموار شد.

### سقوط شاهنشاهی پارس

در سال ۳۳۴ هنگامی که الکساندر شاه جوان مقدونی از راه هلنزپونت به آسیای خرد رسید، به فرمانروایی بسیار پوسیده و تباهیده‌ای تاخت. سه پیروزی بزرگ، الکساندر را میراث‌خوار شاهنشاهی جهانی ایران کرد. داریوش سوم، واپسین هخامنشی در ژوئیه سال ۳۳۰ در راه گریز به دست یک شاروان کزپیمان کشته شد. تخت جمشید با خروار خروار گنج، رایگان در چنگال پیروزمندان افتاد. الکساندر بزرگ، در جشنی در حالی که مست کرده بود و زن‌های پایکوب و خواننده دوروبرش را گرفته بودند، تخت جمشید را به آتش کشید. با درگرفتن چوب‌های سدر، هخامنشیان و شاهنشاهی‌شان هم خاکستر شد.

## میراث فرهنگی

میراث فرهنگی شاهنشاهی پارس‌ها را باید در زمینه‌های هنر، رجل سیاسی-سازماندهی و دین بررسی نمود.

هنر شاهنشاهی هخامنشی چندان هنر مردم پارسی به ویژه خود هخامنشی‌ها نبود. در حالی که کورش کاخ خود پاسارگاد را به روش ناب ایرانی ساخته و قرینه مرمر سپید و سیاه را در آن به کار برده، داریوش هنری را در تخت جمشید و شوش به کار زده که همه نشانه‌های یک شاهنشاهی جهانی را با خود دارد، اما همزمان با این، از برنامه‌ریزی و خلاقیت بی‌چون و چرای شاه بزرگ برخوردار بوده و مهر وی را خورده است.

پس از پنج سده رخنه هلن‌گرایی که چندان هم ژرف نبود، در سده سوم میلادی گونه‌ای از هنر معماری ایرانی پدیدار شد. این گونه هنر، به میراث دوره هخامنشی چندان نگرشی نداشت و در پی شکل و قواره‌های آن نبود. با این همه در هنر ساسانی، نیروی آفرینشی پارس‌های باستان هنوز زنده است، گونه‌ای از شکل یادمان‌های هخامنشی و شکوه با ظرافت در هم می‌آمیزد.

در اینجا تنها می‌توان اشاره‌ای به میراث فرهنگی شاهنشاهی پارس در زمینه رجل و سازماندهی نمود. در روزگار داریوش دیوان شاهنشاهی جهانی پی‌ریزی شد که از فهرست‌سازی بسیار باریک‌سنجانه و بایگانی برخوردار بود به گونه‌ای که فرمانروای تازه می‌توانست اداره شفاف و مداوم شاهنشاهی را در دست داشته باشد، هرچند تازه بر تخت نشسته باشد. الکساندر و جانشینانش همین بوروکراسی بسیار نغز را به ارث بردند. سنت آنان نزد پارت‌ها و ساسانیان همچنان زنده ماند و تا زمان تازش تازیان به ایران در سال ۶۵۰ هجری داشت و سپس اسلامیزه شد، همین ساختار به دست تازیان و دبیران

پارسی‌شان به سوریه و مصر رسید و سپس به سیسیل هم راه یافت. استافرها در سده سیزدهم از این میراث ساختاری بهره‌مند شدند. سندهای برجای مانده نشان می‌دهند که نه شاهان فرانک، نه شاهان آلمان، فرانسه، ایتالیا و بورگوند هیچ کدام ساختار دفتری نداشتند. تنها دفتر پاپ از کتاب‌های ثبت اداری برخوردار بود که آن هم سرمشقی جز ساختار روم باستان نداشت. در باره ساختار بایگانی نیز اینچنین بوده است. تازه نورمن‌های سیسیل و قیصر فرانسه ساختار ثبت اداری و بایگانی داشتند که به روشنی «اسلامی» خوانده می‌شد، اما میراثی پارسی بود. این همان چیزی است که دفترداری ما تا امروز روز، ریزه‌خوارش مانده است...

لبته بزرگ‌ترین میراث فرهنگی شاهنشاهی ایران نه به هنر پیوسته است و نه به سازماندهی، بلکه به دین برمی‌گردد. برداشت ما از این میراث بسیار پیچ‌درپیچ است و به دشواری می‌توان چهره راستین آن را دید، چون توفان‌های گوناگونی آن را از میان بریده‌اند، تکه تکه‌اش کرده‌اند و باز تکه‌ها را با هم پیوست داده‌اند و کار را به جایی رسانده‌اند که تنها با تجزیه و ساده‌سازی نشانه‌های برجامانده می‌توان آنها را باز شناخت. دو جریان بزرگ دینی ایران، مهرپرستی کهن، و بهسازی‌های زرتشت است. در حالی که در هلن‌گرایی، مکتب‌ها و دین‌ها مرزهای جداگانه‌ای نداشتند و سنت‌ها و باورهای فلسفی با اندیشه‌های دینی آمیخته شده بود، عرفان میترایی پیشروی پیرومندان خود را از ایران و بابل به آسیای خرد و از راه آن به باخترزمین آغاز کرد. مهرپرستی در سال ۶۷ پیش از میلاد از راه پومپئوس به ایتالیا راه یافت و بر راهزنان دریایی سیسیل چیره شد. سپس پرشتاب سپاه روم را فرا گرفت. لژیون‌های آسیای خرد آن را به جرمن‌ها و اسکاتلند رساندند. و در زمان قیصر کامادوس دین رسمی شد. دیوارهای هزاران زیرزمین مهرپرستان روم آراسته به نگاره‌های ایزد ایرانی در حال کشتن گاو ماده در جشن قربانی می‌گساران گردید. در آنجا نه تنها برای یزدان، بلکه برای اهریمن هم قربانی می‌کردند. چنین می‌گساری‌هایی

برای مردانی که در این گونه آیین‌ها شرکت می‌کردند چه ارزشی داشته و در میان این عارفان چه تباهی اهریمنی هستی داشته، اینها پرسش‌هایی است که ما در برابر روشن‌اندیشان امروزی پاسخ درستی برایشان نداریم. مهرپرستی خطرناک‌ترین دشمن دین جوان ترسایی بود که تازه از چند سده درگیری آسوده شده بود.

پژوهش‌ها پیکار زرتشت با مهرپرستی و تأثیر وی به عنوان یک پیامبر را اندک‌اندک روشن می‌سازند. ما باید در پژوهش‌های امروزی به چهره انسانی زرتشت و پیامش پی بریم و آن را به خوبی روشن سازیم تا پرتوی از واقعیت‌خدایی در ما نیز بتابد. واقعیت یک کلیت است، اما تا روزی که آدمی به پختگی بایسته نرسیده تنها بخش‌هایی از آن بر وی پدیدار می‌شود.

## زبانهای ایرانی باستان

یزدان صفایی

زبان شناسان با توجه به اسناد و مدارکی که چگونگی دگرگونی و تکامل زبانهای ایرانی را در درازنای تاریخ نشان میدهند، زبانهای ایرانی را از دیدگاه تحول زبانی به سه دوره بخش کرده اند:

(۱) دوره ی باستان (۲) دوره ی میانه (۳) دوره ی نو

درباره ی زبانهای ایرانی میانه، در شماره آبانگان صحبت شد. اکنون میخواهیم به بررسی و پژوهش در زبانهای ایرانی باستان بپردازیم.

باید توجه داشت که این نامگذاری، پیش از آن که ناظر به دوره ی زمانی ویژه ای باشد، بر اساس ساختمان زبان و درجه ی تحول و دگرگونی آن است. با این وجود زبان شناسان، زمان رواج زبانهای ایرانی باستان را از دیرینه ترین زمانها تا پایان شاهنشاهی هخامنشی میدانند.

زبانهای ایرانی باستان با توجه به مدارک و اسناد موجود به چهار شاخه ی مادی، سکایی، پارسی باستان و اوستایی بخشبندی میشوند. دور از ذهن نیست که زبانهای دیگری نیز افزون بر این چهار مورد، در دوره ی باستان وجود داشته بوده باشند اما شوربختانه سند و مدرکی از آنها نمانده است.

### زبان مادی

شاهنشانی ماد، نخستین دولتی است که با استناد به سالنامه های دولتهای میان رودان و یونانی از آن آگاهی داریم. با این وجود از این زبان، نوشته ای باز نمانده است. برخی از سندهای هخامنشیان علاوه بر پاسارگاد، شوش و بابل در هگمتانه نیز نگهداری میشد. بدون شک دولت ماد نیز نیاز داشته است که سندهای دولتی و رسمی را به نگارش در بیاورد اما سندی نیست که نشان بدهد این اسناد حتما به زبان مادی نوشته شده باشند.

دینون مینویسد که در نیمه ی نخست سده ی ششم پیش از میلاد، سرایندگانی در دربار شاهان مادی بوده اند و موضوع سروده های خود را از داستانهای ملی برداشت میکرده اند. چندین داستان و افسانه از دوره ی مادها در نوشته های تاریخ نگاران یونانی آورد شده که از روی آنها میتوان دریافت که در زمان مادها، داستانها یا منظومه هایی داستانی وجود داشته است اما شوربختانه هیچ یک از آنها اکنون در دسترس نیستند.

از زبان مادی شماری واژه در نوشته های پارسی باستان و یونانی مانده است که چند نمونه از آن را که در پارسی باستان به جای مانده است، در زیر می آوریم:

Wazaraka = بزرگ

Khshaaayathya = شاه

Mithra = مهر

از این زبان پس از دوره ی هخامنشی هیچ آگاهی در دست نیست.

### سکایی

سکاها دسته ای از ایرانیان بودند که در خاور درباری کاسپین و باختر آن پراکنده بودند. سکاها ی باختری، چندی بر مادها مسلط بودند و هیچ

دور از ذهن نیست که در این مدت این دو زبان از همدیگر اثر گرفته باشند. این زبان با زبانهای مادی و پارسی یکسان نبوده اما تفاوت فراوانی هم نداشته است چنانچه هرودوت مینویسد که هووخشتر "پادشاه ماد"، با گروهی از سکاییان جنگجو که به پناه آورده بودند؛ به احترام رفتار کرد و دسته ای از کودکان ماد را به ایشان سپرد تا زبان خود را به آنان بیاموزانند. همین مورخ برخی از افسانه های ملی و داستانهای سکایی را درباره اصل و نژاد و تاریخ کهن این قوم آورده است. استرابون (جغرافیایی نویسنده یونانی سده نخست میلادی) به نزدیکی فراوان زبانهای سکایی و مادی و پارسی باستان اشاره کرده است.

از زبان سکاها ی خاوری و باختری، چند واژه که بیشتر آنها نام خاص هستند باقی مانده است که در زیر چند نمونه از زبان سکاییان باختری را که در نوشته های یونانی و لاتینی به جای مانده است، می آوریم:

Arvant = تند و سریع

Aspa = اسب

Aatar = آذر

Baazu = بازو

Charma = چرم

Chyav = شدن

Gausha = گوش

Hapta = هفت

hushka = خشک

### پارسی باستان

پارسی باستان نامی است که به زبان سنگ نوشته های شاهنشاهان هخامنشی داده شده است. این زبان گویش مردم پارس بوده که در آن نشانه های اندکی از یک گویش شمالی نیز دیده میشود. این زبان را تنها از روی همین نوشته های شاهانه، که بر روی کوهها و لوح ها بر جای مانده، میشناسیم.

روابط اداری در شاهنشاهی هخامنشی به زبان و خط آرامی بر روی چرم یا پاپیروس و با قلم و مرکب، انجام میگرفت. اسناد گنجینه ی کاخ شاهی در تخت جمشید که شمار آنها نزدیک سی هزار است به زبان عیلامی است. ششوند به کار بردن این زبانها به جای زبان پارسی این است که هخامنشیان خیلی رود بر گستره ای پهناور چیره گشتند و در نتیجه زمان کافی برای پرورش دبیران و کارمندان آگاه به زبان پارسی نداشته اند و در نتیجه کارپردی ترین شیوه را برگزیدند که همان استفاده از دبیران و کارمندان محلی برای پیشبرد کارهای دفتری و اداری بود. و بنابراین زبان پارسی باستان تنها برای ثبت کارهای بزرگ و درخشان شاهنشاهان هخامنشی به کار می رفت که برجسته ترین آنها کتیبه ی بیستون از داریوش بزرگ است و پس از او خشایارشا و اردشیر یکم و داریوش دوم و اردشیر دوم و اردشیر سوم به کتیبه نویسی ادامه دادند.

از آریارمنه و ارشامه و کورش نیز کتیبه به جای مانده است اما با توجه به اختراع خط میخی در زمان داریوش یکم، این کتیبه ها به احتمال زیاد پس از خود آنها و به دستور داریوش نوشته شده است.

### اوستایی

اوستایی به زبانی گفته میشود که اوستا به آن نوشته شده است. در اوستا، مبهن نخست آریاییان، آریا ویج نامیده شده و پژوهشگران بر این باورند که خاستگاه این زبان می بایست جایی در نزدیکی خوارزم و دریاچه ی آرال باشد.

زبان اوستایی را باید دارای دو گویش دانست:

گوشی که در گاهان به کار رفته و کهنتر می نماید و دیگری گویش دیگر بخشهای اوستا که نو تر است. گاهان یا گاتها، سروده های خود زرتشت است چرا که در شش مورد از این سروده ها، نام زرتشت به صیغه ی یکم شخص آمده است و بنابراین زمان سروده شدن گاتها ارتباط مستقیمی با زمان زندگی اشوزرتشت دارد.

بر اساس روایت های زرتشتی دوره ی ساسانی، زمان زرتشت را حدود ۲۶۰۰ سال پیش در نظر گرفته اند البته دیدگاه در این زمینه بسیار متفاوت است و حتی برخی منابع یونانی زمان زرتشت را تا ۸۵۰۰ سال پیش نیز عقب میبرند. دیگر بخشهای اوستا در دوره ی ساسانیان گردآوری شده است.

به موجب دینکرد، اوستای زمان هخامنشیان بر روی چرم گاو نوشته شده بود و اسکندر آنها را سوزاند سپس در زمان بلاش "شاه اشکانی"، اوستا را از روی روایت های شفاهی گردآوری کردند و در زمان اردشیر ساسانی، بار دیگر این متنها تصحیح و ثبت گردید. اوستای ساسانی ۲۱ نساک یا کتاب بوده اما پس از یورش عربها بخشهای بسیاری از آن نابود شد با این حال نویسنده دینکرد در سده ی نهم میلادی، سه برابر متن کنونی را در دست داشته است.

اوستای کنونی شامل ۵ بخش "یسنا"، "ویسپرد"، "وندیداد"، "یشتها" و "خرده اوستا" است.

متن اوستایی که اکنون در دسترس است به دبیره خاصی نوشته شده است که تنها برای ثبت این نوشته های دینی شاخته شده و زمان پیدایش آن را سده ششم میلادی دانسته اند.

## تفاوتهای زبان اوستایی و پارسی باستان

زبان اوستایی با پارسی باستان بستگی زیادی دارد بطوریکه میتوان گفت این دو زبان، گویشهایی با اندکی اختلاف از زبان ایرانی باستان بوده اند. زبان بخشهایی از اوستا مانند گاتها و بخشهایی از یشت ها کهن تر از متن های بازمانده از پارسی باستان است اما با این حال بیشتر زبان شناسان همراهی هستند که زبان اوستایی گویش خاوری ایران باستان و پارسی گویش باختری یا جنوب باختری آن است.

تفاوت این دو، از جهت واکها و از جهت ساختهای صرفی است. در زیر به چند نمونه از تفاوت واکهای این دو زبان میپردازیم:

۱) واک "س" در اوستایی برابر با "ث" در پارسی باستان است. برای نمونه:

اوستایی: masishta = پارسی: mathishta = مهست، بزرگترین

۲) واک "ز" در اوستایی برابر با "د" در پارسی باستان است. برای نمونه:

اوستایی: zasta = پارسی: dasta = دست

اوستایی: zrayah = پارسی: drayah = دریا

۳) گروه دو صامت "س پ" در اوستایی برابر با صامت "س" در پارسی است. برای نمونه:

اوستایی: aspa = پارسی: asa = اسب

اوستایی: vispa = پارسی: visa = قبیله

۴) گروه دو صامت "ث ر" برابر با "س" در پارسی است. برای نمونه:

اوستایی: thritiya = پارسی: ssitiya = سوم

از جهت ساختهای صرف نام در اوستایی، هر هشت حالت وجود دارد. تفاوتهای میان زبانهای پارسی باستان و اوستایی، منظم و پیرو قاعده

است. بنابراین هر جا که واژه ای در متنهای پارسی یافت نشود از روی واژه ی اوستایی میتوان پی برد که ریخت پارسی آن چگونه بوده است و چون از زبان اوستایی، متنهای مفصل تر و واژگان فراوان تری موجود است در پژوهش تاریخ تحول زبان فارسی از آن استفاده میشود.

## دیگر زبانهای ایرانی باستان

از روی برخی قرینه ها میتوان به وجود زبانهای دیگر ایرانی باستان پی برد. از آن جمله اند زبانهای مادر زبانهای ایرانی میانه ای که از آنها اسناد و مدارکی در دست داریم و بر اساس زبان شناسی آشکار است که اصل (زبان مادر آنها) با زبانهای ایرانی باستان که در بالا به آنها اشاره شد، یکسان نبوده و در نتیجه صورت باستانی آنها، همزمان با زبانهای ایرانی باستان وجود داشته است. از میان میتوان به وجود زبانهایی مادر و باستانی برای زبان سغدی میانه و زبان پهلوانیک پی برد. اما از این زبانهای باستانی هیچ سندی حتی به صورت غیر مستقیم در دست نیست.

بن مایه ها:

۱) تاریخ زبان فارسی، جلد یکم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران/ پرویز ناتل خانلری

۲) تاریخ زبان فارسی، انتشارات سمت/ دکتر محسن ابوالقاسمی

## برابرهایی پارسی

کاری از الف. نیگویی

ائتلاف (کردن) - بوم پیوستن ، هماهنگی

سازگاری ، دمسازی ، سازگارشدن

ائمه - پیشوایان

ائمه جماعت - پیشنمازان

ابا - رویتافت ، سرپیچی ، سرکشی

ابطیل - پرندها ، بیهوده ها ، پرت و پلاها

اباکردن - نافرمانی ، سرپیچی کردن ، سرکشی

ابتدا - نفس ، آغاز ، پیش درآمد

ابتدایی - آغازین ، نخستین ، فراهستی

ابتدال - فوارداشت ، پیش پااختادگی

بی ارپی ، فوارگرایی

ابترا - (م) کوتاه ، بی فرزند ، فرومایه

ابتکار - نو آوری ، تازه یابی

ابتلاء - دپار شدن ، گرفتاری ، بیپارگی

درماندگی ، دررنج افتادن

ابتهاج - شادی ، شادمانی ، فرسندی

ابتیاع - فرید ، فریداری ، بازفریدن

فروفتن ، بازفروفتن

ابتهال - زاری کردن

ابر - همیشه ، جاوید ، جاودان

زمان بی پایان

ابرا - هرگز ، هیچگاه

اما خشایارشا - همان شاه خودرأی و آدمکش ویل دوران‌ت - چنان استقبال و مهمان نوازی گرمی از دشمن قسم خورده امپراتوری اش به عمل می آورد، که انسان با خواندن روایت آن در کتاب "حیات مردان نامی" شگفت زده میشود! این تمیستوکلس که همچون نیازمندی به درگاه شاه بزرگ روی می آورد، نه تنها شکست دهنده ارتش دریایی ایران در جنگ سالامیس بود، بلکه همان است که در این جنگ، ۳ اسیر نجیب زاده پارسی که همه فرزندان "سانداس"، خواهر خشایارشا بودند را بر فراز کشتی، در راه خداوند باخوس قربانی کرد!

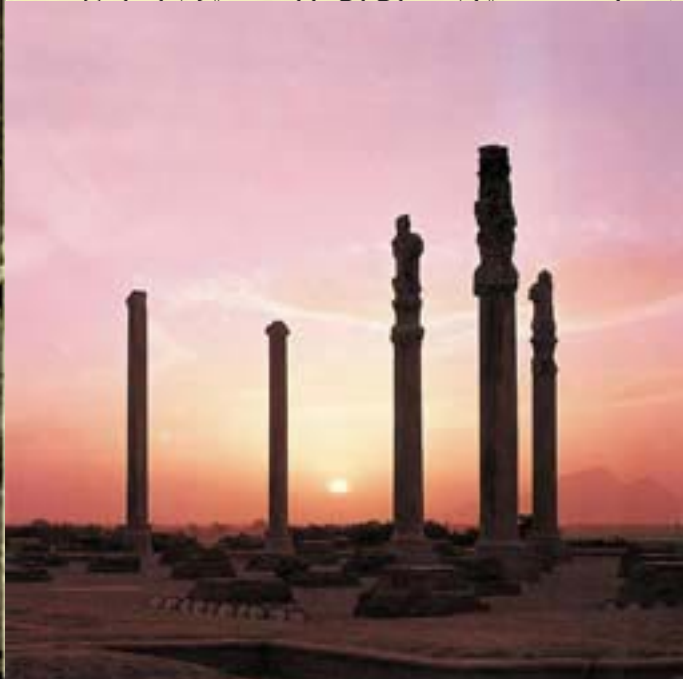
اما خشایارشا نه تنها انتقام شکست و قتل خواهرزادگان خود را از این فاتح آتنی نمیگیرد، بلکه به رأی دادگاه (و نه بر اساس تصمیم شاه!) نخست بخشیده میشود و سپس مورد مهر و بخشش بی پایان وی قرار میگیرد! اما اجازه دهید این ماجرا را از زبان راوی اصلی این داستان، یعنی "پلوتارک" در کتاب "حیات مردان نامی" بشنویم:

«تمیستوکلس در پیرامون کشتی فرماندهی به گزاردن قربانی پرداخته بود که سه تن دستگیر نزد او آوردند و اینان که رختهای گرانبهای زردوز بر تن خود داشتند، چنین گفته شد که پسران آرتیاکت و سانداس، خواهر خشایارشا میباشند.

"ایوفرانیدیس" پیشگو همین که چشمش به اینان افتاد و قضا را در این میان آتشی که روشن بود و قربانی ها گزارده می شد و از آن سوی، مردی از دست راست عطسه ای زد که این خود نشان آن بود که به زودی حادثه خوشی روی خواهد داد. از اینجا پیشگو تمیستوکلس را به کناری برده، چنین گفت:

اینان را باید قربانی کرد و هر سه را با دعای فیروزمندی به باخوس خوناشام قربانی داد که چنین کاری اگر کرده شود، نه تنها یونانیان آزاد میشوند، بلکه بر دشمن چیرگی هم مییابند. خود تمیستوکلس از این پیشگویی بیمانند و از آن پیشنهاد دلگداز روی درهم کشید. ولی توده انبوه (...پیشنهاد پیشگو را سخت پسندیده، همگی به یک آواز داد زدند: «باخوس!» و دستگیران را به سوی قربانگاه برده، بدانسان که دستور پیشگو بود، قربانی کردند.»

تمیستوکلس علاوه بر شکست دادن نیروی دریایی ایران در سالامیس، قاتل خواهرزادگان شاهی بود که در موقع نیاز، از اینکه با گستاخی و جسارت، دست نیاز به سوی وی دراز کند، هیچ ابا و اکراهی نداشت!



در این بخش میخواهم به ماجرای بسیار استثنایی و عبرت انگیز در دوران پادشاهی پارسیان پردازم. ماجرای که از مهم ترین رویدادهای دوران هخامنشی به شمار می آید؛ اما یا معمولاً نادیده گرفته میشود و یا عمداً حادثه ای جزئی تلقی میشود! چه بسا این ماجرا به هیچ عنوان، داستانی همچون دیگر قصه های معمول تاریخ باستان نیست! در این رویداد، نکته هایی نهفته است که بازگو کننده بسیاری از حقایق پنهان دربار هخامنشیان است. همان درباری که ویل دوران‌ت آن را تا حد یک روسپی خانه حرفه ای پایین می آورد!

من این رویداد را در ادامه ی پاسخ به ادعای آقای "ویل دوران‌ت" مبنی بر مستبد و آدمکش بودن خشایارشا (و همه شاهان پارس!) میآورم تا روشن شود آیا شاهان هخامنشی در برخورد با پارسیان و نیز مردم دیگر ملت ها، انسان هایی کینه توز و بیرحم بوده اند...؟

اجازه بدهید یک بار دیگر به گفته های آقای ویل دوران‌ت در کتاب "تاریخ تمدن" درباره نظام حکومتی پارسیان و برخورد ایشان با مردم دیگر ایالتها، پردازیم:

کلمه ای که از دهان وی (اطرافیان شاه) بیرون می آمد، کافی بود که هر کس را بدون محاکمه و توضیح به کشتن دهد - و این راه و رسمی است که بعضی از دیکتاتورهای زمان حاضر نیز در پیش گرفتهاند؛ گاهی نیز به مادر یا زن سوگلی خویش این حق فرمان قتل صادر کردن را تفویض میکرد. کمتر از میان حتی اعیان مملکت، کسی را جرأت آن بود که از شاه خردهگیری یا وی را سرزنش کند. افکار عمومی در نتیجه ترس و تقیه، هیچگونه تأثیری در رفتار شاه نداشت! (...کسانی که نشان در زیر ضربهای تازیانه سیاه میشد، از مرحمت شاهنشاه سپاسگزاری میکردند که از یاد آنان غافل نمانده است.

اما در اینجا به چگونگی برخورد خشایارشا، همان شاه دیکتاتور و بیرحم ویل دوران‌ت، با یک بیگانه یعنی تمیستوکلس آتنی می پردازیم. البته که مدارک و شواهد فراوانی از کتب و نوشته های یونانیان می توان آورد که دال بر بخشش و مهربانی و بلندنظری شاهان پارس است نه سفاکی و حقارت آنان در میان پارسیان! در این میان هیچ چیز بامعنا تر از ماجرای تمیستوکلس و پناه آوردن او به شوش نیست! در این روایت نکته هایی نهفته است که به خوبی برملاکننده تمام ادعاهای پوچ و بی اساس آقای دوران‌ت است.

خلاصه ی این داستان چنین است که آتنی ها پس از مشاهده شهرت و محبوبیت روزافزون تمیستوکلس پس از جنگ سالامیس در سال ۴۸۰ پ.م، بر طبق آیین "اوستراکیسم" ابتدا وی را به تبعید محترمانه در خارج از خطه آتن میفرستند؛ سپس مدتی نمی گذرد که اتهام دیگری توسط دسیسه چینان علیه او طرح می شود! هدف مخالفان تمیستوکلس که عمدتاً اسپارتی ها بودند، رقم زدن سرنوشتی مشابه پائوزانیاس برای تمیستوکلس یعنی مجازات مرگ بود! در این زمان که مردان آزاد آتنی، خواستار محاکمه ی تمیستوکلس می شوند، وی مجبور میشود که به پادشاه هخامنشی - همان شاهی که وی را در آب های سالامیس شکست داده بود- متوسل شود! تا از شر توطئه های مردان آزاد رهایی یابد.



بهتر و دقیق تر بگویم: تمیستوکلس به خوبی میدانست که پادشاه پارس برخلاف دیگر سلاطین خودرأی زمانه‌اش، آنقدر شرافت و انسانیت دارد که به انتقامگیری از او نپردازد. به هر حال زمانی که سرانجام، دموکراسی آتنی فرمان اعدام تمیستوکلس را صادر میکند، وی دست خویش را همچون نیازمندی بیناه به سوی پادشاه پارس دراز میکند. هنگامی که این فاتح آتنی به شوش می‌رسد، نه تنها مورد مجازات و حتی مؤاخذه قرار نمی‌گیرد، بلکه از وی استقبال و پذیرایی گرمی هم به عمل می‌آید! و این مهمان نوازی، نه به معنای حقارت یک ملت آنچه که معمولاً مورخان اروپایی اذعان دارند، بلکه دال بر روحیه نرم و انعطاف پذیر ایرانیان و نیز بخشش و بزرگواری بی دریغ شاهان هخامنشی است.

آنگونه که پلوتارک می‌گوید، خشایارشا اعلام کرده بود هر که تمیستوکلس را زنده نزد او بیاورد، ۲۰۰ تالان پاداش می‌گیرد! به این ترتیب این پاداش به خود تمیستوکلس تعلق گرفت. علاوه بر این، درآمد سه شهر آسیای صغیر به او بخشیده میشود. این شهرها عبارتند از: مغنسیا، مئوس و لامپساکوس. پلوتارک از قول "بیانیس" و "فانیس" نام دو شهر دیگر را به این فهرست می‌افزاید. یکی "پالایسکپسیس" برای تهیه رختهای تمیستوکلس و دیگری "پرگوئی" برای فراهم آوردن ابزارهای خانه او! دست و دل‌بازی پارسیان به این جا هم ختم نمی‌شود؛ بلکه به تمیستوکلس اجازه داده می‌شود تا بدون اجازه نگهبان به سرای شاهنشاه وارد شود، با وی به شکار برود و هرگاه که دوست داشت با مادر شاهنشاه به گفت و گو بنشیند.

آنچه بسیار جالب و قابل تأمل است اینکه "نابلئون" هنگامی که از روی نیاز و کمک خواهی به شاهزاده نایب السلطنه انگلستان یعنی دشمن خویش روی می‌آورد، در نامه خویش به وی، به مقایسه شخصیت و شرایط خویش با تمیستوکلس می‌پردازد! نابلئون در این نامه چنین می‌نویسد:

«والاحضرت، من عمر سیاسی خود را صرف مبارزه با دسته بندی هایی که کشورم را چندپاره می‌کردند و رویارویی با دشمنی بزرگترین قدرت - های اروپایی کرده‌ام. من مانند تمیستوکلس می‌آیم نا در خانه ی مردم بریتانیا بنشینم و خود را تحت حمایت قوانین آنان قرار دهم. والاحضرتا، من انگلستان را نیرومندترین، ثابت قدم ترین و بزرگوارترین دشمن خود میدانم.»

تمیستوکلس به ایران آمد و خود را تحت حمایت قوانین ایرانیان قرار داد و مردم پارس نیز تنها به گونه ای که براننده ی فرهنگ ایرانی باشد، از او پذیرایی و مراقبت نمودند. و این نشان دهنده چیزی جز روحیه ی بخشندگی و بزرگواری نیست که همواره از کوروش تا داریوش سوم، زینت بخش کردار شاهان پارس بود. اما متأسفانه ارزشهای مقدس و سکوت‌های قراردادی تاریخی، از ۲۵ قرن پیش تاکنون موجب گشته که این وجهه ی فرهنگ ایرانی یا نادیده گرفته شود و یا از آن به عنوان سستی و فساد اخلاقی تعبیر کنند!

هنگامی که نوشته های افرادی چون هرودوت، پلوتارک، دیودور و دیگر نویسندگان یونانی درباره فساد اخلاقی پارسیان را می‌خوانم، ناخودآگاه به یاد شاهان قاجار می‌افتم که پس از سفر به کشورهای فرنگی و مشاهده پیشرفتهای صنعتی و تمدنی آنان، به جای اصلاح وضع رقت بار کشور و ملت خویش و برای پر کردن عقده ها و کینه های پنهان خویش، اغلب جوامع اروپایی را به فساد اخلاقی متهم و حتی تمدن و حکومت آنان را محکوم به مرگ و نابودی میدانستند! در واقع عادت بر این بوده است

که همواره ملتهای ضعیف تر از ملت های قدرتمندتر، با لعن و نفرین یاد کنند...! با این هدف که حداقل مقداری از عقده های نهفته در درون خویش را تخلیه کنند.

اما دوست دارم که چندین روایت دیگر نیز از زبان مورخان و نویسندگان و فیلسوفان یونانی (و نه نویسندگان ایرانی!) در اینجا بیاورم تا بازگوکننده ی واقعی بسیاری از صفات و نشانههای اخلاقی ایرانیان باستان باشد. هرچند که نمیتوان پلوتارک را نویسنده ای بی طرف و بی غرض معرفی نمود، اما آنچه که مسلم است اینکه پلوتارک اهل ایالت تب، نویسنده ای نیست که به فرهنگ و تمدن ایرانی علاقه و وابستگی ویژه ای داشته باشد تا درصدد ستایش از آن برآید! بلکه در مجموعه نوشته های خود، در کل هیچگونه نظر مثبتی نسبت به جامعه ایرانی ندارد. چه بسا اگر اینگونه نبود در کتاب "خباثت هرودوت" به بازیابی آبرو و حیثیت بر باد رفته ایرانیان (توسط هرودوت) می‌پرداخت، نه آنکه جا به جا در کتابش بگوید: من به ایرانیان و دروغهایی که هرودوت درباره آنان گفته، کاری ندارم!

ستایشهای پلوتارک از اردشیر دوم

"ایرانیان و یونانیان (حیات مردان نامی)، ترجمه احمد کسروی، اردشیر، ص ۱۹۴:"

«راستی هم در آغاز پادشاهیش (اردشیر دوم) از او نکو خوئیهای اردشیر یکم پیدا بود. هر کسی میتوانست پیش او بیاید و به همه کس جوانمردی نموده نوازش دریغ نمیساخت. از کیفر دادن به گناه نیز دشنامی نداده کینه از خود نشان نمیداد. کسانی که هدیه پیش او می‌آوردند از چگونگی پذیرفتن آن سخت خوشدل می‌گردیدند.

هم چنین کسانی که بخشش از او درمییافتند از مهربانی و خوشرویی وی لذت فراوان می‌بردند. هر چه به او داده میشد اگر چه بسیار بی ارج بود با خوشرویی می‌گرفت. هنگامی "اومسیس" نامی یک انار بسیار بزرگی به او هدیه داد. پادشاه آن را گرفته گفت:

به مهر سوگند اگر شهرها به دست این مرد سپرده شود شهر کوچکی را بسیار بزرگ میگرداند.

باری راه میرفت کسانی هدیه هایی پیش میداشتند. کارگر بینوایی که به هیچ چیز دسترس نداشت به چوبی که در کنار راه بود دویده دو کیف خود را پر آب ساخته به عنوان هدیه یش پادشاه آورد. ارتخشتر از این کار او چندان خرسند گردید که یک قدح زرین و یک هزار دریک پول برای او فرستاد (... همیشه رسم بر آن بود که بر سر خوان پادشاه جز مادر و زن عقدی او نمی‌نشست (آن یکی بالا دست شاه و این یکی زیر دست او). ولی ارتخشتر دو برادر کوچک خود اوستانیس و اوکاتریس را نیز بر سر خوان خویش می‌نشاند.

آنچه بیش از همه مایه شگفت و خرسندی همه ایرانیان بود داستان گردونه (عرابه) زن او "استاتیرا" بود که همیشه چون در برون پیدا میشد پرده های آن را پایین می‌آوردند و به همه زنان ایرانی اجازه میدادند که نزدیک آن آمده به بانوی کشور خود درود بگویند و از اینجا مردم آن زن را سخت دوست میداشتند.»

گزنفون و ستایش از صفات نیک کوروش کوچک

"لشکر کشی کوروش، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۷۶:"

«همگی برآند که کوروش (دوم) پس از «کوروش بزرگ» بیش از همه هل پارس دارای روش و منشی پادشاهی و برازنده ترین نفر برای احراز مقام فرمانروایی بود. زیرا اولاً هنگامی که هنوز جزو نوباوگان و به اتفاق برادرش و کودکان دیگر مشغول تحصیل بود، از همه جهات بر تمام همشاگردی های خود برتری داشت. چه همه فرزندان بزرگان پارس در دربار پرورش می یابند و در آنجاست که استعداد رازداری و بردباری را به حد کمال می آموزند و به هیچ وجه هر رفتاری که پست و خوار باشد، در میان آنها دیده و شنیده نمی شود. کودکان همواره سیمای مردان برازنده ممتاز را در جلوی چشمان خویش دارند، یعنی افرادی که مورد احترام پادشاهند و همچنین وضوح و حال آن کسانی را که فاقد قدر و منزلت اند. اطفال درباره این طبقه نیز مطالبی می شنوند و بنابراین از اوان کودکی می آموزند چگونه فرمان دهند و نیز چگونه تسلیم و فرمانبردار باشند. و نیز شهرت داشت کوروش اولاً در میان همسالان خود از همه ساده تر و کاملاً بی آرایش بوده و حتی بیشتر از همقطاران پائینتر از خویش نسبت به ارشودان اطاعت مینمود. ثانیاً به اسب علاقه بسیار و در سوارکاری مهارت سرشار داشت و می گفته اند شوق فراوان نسبت به تحصیل و آموزش مینمود و در تمرین های نظامی هشیاری و چالاکی عجیب نشان میداد و در زوبین انداختن و تیراندازی نیک ماهر بود.

(...) این نکته هم نیک آشکار بود که هر گاه کسی نسبت به او نیکی می نمود یا خیری به او می رسانید و یا آنکه سبب صدمه هایی می گردید همواره میکوشید متقابلاً قدرت جبران یا قصاص نشان دهد و در واقع نقل میکرده اند که یکی از خواسته های قلبی او این بوده است، که آن قدر زنده بماند تا بتواند خوبی سائرین را در حق خود دو چندان تلافی کند و آسیب از ناحیه دیگران را سخت قصاص دهد و خلاصه از عهده نیکی و یا بدکرداری دیگران درست برآید. به همین جهات هم بوده است که بیش از همه بزرگان زمان ما طرفدار داشته و بسا کسانی که با اشتیاق فراوان او را ضامن و حامی مال و سامان و حتی وجود خویش محسوب میداشته اند ولی از طرف دیگر هم احدی امکان اظهار این ادعا را نداشت که او به کسی حق و یا اجازه دهد که آلت ریشخند یا نیشخندش سازند. برعکس درباره این قبیل عناصر هیچ رحم و گذشتی نداشت و بارها در طی راه لشکرکشی افرادی دیده شده بودند که بهمین جهت پا یا بازو یا چشم خود را از دست داده بودند. از این رو در قلمرو کوروش هم یونانیان و هم چریکهای بیگانه اگر خطا نمیکردند در عین آسودگی به هر جا حق رفت و آمد داشتند و میتواستند آنچه می خواستند همراه بردارند.»

هرودوت، پلوتارک، ویل دورانت، اومستد و دهها مورخ و نویسنده دیگر عادت کرده اند که روحیه نرم و انعطاف پذیر شاهان هخامنشی را به سست عنصری و کردار زنانه آنان تعبیر کنند. با این حال، همین مورخان و مفسران هنگامی که به سنگ نبشته داریوش و برخورد جدی و جسورانه وی با شورش کنندگان می رسند، از داریوش، شاهی سنگدل و بیرحم و درنده خو می سازند! این همان مرضی است که با کتاب تواریخ شیوع یافت و با پیروی های کورکورانه دیگر نویسندگان یونانی روز به روز بیشتر گسترش پیدا کرد. عامل این بیماری هم ویروس بدبینی است که دوست دارد بخشش و بزرگواری انسان ایرانی را به تحمل پرستی و نیز قدرتمندی پارسیان را به جبر و استبداد ذاتی شاهان هخامنشی تعبیر کنند!

این نوشتار ادامه دارد...

## اقتصاد در اسلام و دین بهی (زرتشت)

برگردان: آرمن

اخلاق اقتصادی از نظر وبر انگیزه های عقلانی برای عمل هستند. (نک. وبر، ۱۳۸۴: ۳۰۳) اما به طور مفصل تری می توان گفت، اخلاق اقتصادی در واقع ارزشهای دینی حاکم و جهت دهنده به فعالیت های اقتصادی جوامع انسانی است.

مسلمانان در دوره طلایی اسلام و بین قرون سوم تا ششم هجری قمری سردمداران پیشرفت علمی و اقتصادی در جهان محسوب می شدند. که البته این پیشرفت ها تحت تاثیر اخلاق اقتصادی دین اسلام ایجاد شده بود. در قرآن در مورد دنیا اگر چه در نكوهش دنیا و پستی آن آیاتی وجود دارد اما آیاتی نیز وجود دارد که بر ارزشمندی دنیا و سعادت دنیوی تاکید می کند. این رویکرد قرآن به دنیا می تواند و این قابلیت را دارد تا برای حرکت کردن مسلمانان به سمت توسعه و نوسازی مورد عنایت قرار گیرد. همانطور که در قرون سوم تا ششم این دنیا ارزشی در جهان اسلام وجود داشته و در پیشرفت مسلمین اثر گذار بوده است. به همین ترتیب تاکید دین اسلام بر خرد گرایی و نیز تاکید بر کسب علم و دانش که در متن قرآن به آن تاکید فراوانی شده است و در عصر طلایی اسلام نهضت ترجمه را در بین مسلمین ایجاد کرده، به عنوان یک از پیش نیاز های توسعه و پیشرفت اقتصادی می تواند همگام با نیاز های روز در جهت پیشرفت و توسعه ملل مسلمان و کشورهای اسلامی مورد تاکید و توجه دوباره قرار گیرد همچنان که مسلمانان کشورهای ایران، مالزی، ترکیه و برخی دیگر از کشورهای اسلامی در این مسیر به پیشرفتهای بسیاری دست یافتند و در این بین با استفاده از علم و تقویت نظام دانشگاهی و آموزشی کشورهای خود در مسیر توسعه حرکت کرده اند و این راه می تواند الگوی مناسبی برای سایر کشورهای اسلامی باشد. اهمیت توجه به علم و دانش به حدی است که بسیاری از اندیشمندان این عامل را مهمترین عامل از برای رسیدن به توسعه می پندارند. (نک. از کیا، ۱۳۷۷: ۶۲) توصیه دین اسلام به تجارت به عنوان شیوه تولید برتر سبب شده تا عملاً شرایط ظهور انسان های برون گرا و جهانی اندیش در بطن ملل مسلمان شکل بگیرد. تجار مسلمان در اوج تمدن اسلامی به دور ترین نقاط دنیا سفر می کردند. ایرانیان و اعراب مسلمان در چین، اندونزی، هند، اروپا و سایر نقاط جهان پراکنده شده و موجبات پیشرفت های اقتصادی عظیمی را در کشورهای هدف سبب شدند. ایرانیان مسلمان در زنگبار (عمدتاً شیرازیها) سبب دگرگونی و بهبود اقتصادی این سرزمین را در سواحل شرقی آفریقا فراهم کردند و البته در این بین بسیاری از آفریقایی های منطقه بواسطه صداقت و تلاش این گروه به اسلام گرویدند و در جهت سازندگی کشورشان بیشتر تلاش از خود نشان دادند. برون گرایی به عنوان پیشنهاد توسعه در بطن دین اسلام وجود داشته و دارد و در عصر حاضر نیز می تواند برای مسلمین به عنوان یک ابزار قوی برای رسیدن به توسعه مورد استفاد قرار گیرد. تاکید دین اسلام بر نظم از این جنبه قابل توجه است که این عامل از ارکان تشکیل بوروکراسی مدرن و نیز از پیشنیاز های رسیدن به توسعه و پیشرفت محسوب می شود. رسیدن به سطح توسعه یافتگی بدون ایجاد نظم در همه ارکان زندگی و حرکت در جهت مدرنیزاسیون امکان پذیر نیست و اسلام در درون خود این ارزش مثبت اقتصادی را در خود جای داده است که باید بیشتر توسط مفسرین و اندیشمندان مورد توجه و در زندگی روزمره و همه سطوح برای رسیدن به توسعه و پیشرفت مورد استفاده همه جانبه قرار گیرد. همچنین تاکید بر همکاری و تعاون که در دین اسلام بر آن تاکید زیادی شده است در طول تاریخ از مهمترین عناصر فراهم آورنده مشارکت اجتماعی مسلمانان در فعالیت

های اقتصادی اجتماعات مسلمان بوده است. مشارکت اجتماعی از سوی راجرز و بسیاری دیگر از احب نظران توسعه به عنوان عنار لازم برای رسیدن به توسعه شناخته شده است. رشد بخش سوم و سازمان های خیریه در غرب و ممالک توسعه یافته بیانگر اهمیت مشارکت اجتماعی و همکاری مردم در زندگی اجتماعی جهت دستیابی و حرکت در مسیر توسعه پایدار است. عقلانیت اقتصادی و جستجوی حداکثر سود به تعبیر وبر از پیش نیاز های سرمایه داری و توسعه صنعتی شناخته شده است. در اسلام این جستجوی حداکثر سود منع نشده است بلکه به تعبیری این جستجوی حداکثر سود تنها در صورتی مجاز پنداشته شده است که نخست از طریق کسب و کار حلال و شرعی ایجاد شده باشند و دوم اینکه از قبال دستیابی به حداکثر سود آسیبی به سایر اقشار جامعه وارد نشود. کسب حداکثر سود به تعبیر وبر در بین همه انسان ها وجود دارد و اینگونه نیست که مشخصه صرف انسان پروتستان غربی باشد و اسلام نیز با شروط فوق با آن موافق است چرا که لازمه و محرک فعالیت های اقتصادی محسوب می شود. در مورد عنصر ارزشمندی کار و تلاش دین اسلام کار یدی را بسیار ارزشمند می پندارد. سیره و زندگی شخص پیامبر و نزدیکان وی سبب شده تا الگوی مناسبی در این زمینه وجود داشته باشد. بدون شک دستیابی مسلمین به تمدن اسلامی بدون وجود روحیه کار و تلاش میسر نبوده است. اسلام با صرف سخت بودن کار برای ارزشمندی آن مخالف است اما با تقدس بخشیدن به کار و همردیف کردن کار و تلاش در صف جهاد و عبادت موجب ایجاد روحیه مضاعف در بین مسلمانان در طول تاریخ شده است و این عامل هم اکنون نیز با نیاز های لازم برای رسیدن به توسعه و صنعتی شدن همخوانی دارد. عوامل دیگری نیز به عنوان عناصر پیشبرنده و محرک مثبت در توسعه در دین اسلام وجود دارد و مسلمانان با تکیه بر آن می توانند از مرز سنت گرایی به عنوان مهمترین مانع رسیدن به توسعه و دگرگونی اقتصادی در زندگی شان از آن سود ببرند. لذا می توان نتیجه گرفت شرایط ارزش لازم برای رسیدن به توسعه در بطن اسلام موجود است و از این جهت اسلام نه تنها منافی و مانع توسعه نیست بلکه با تشویق مسلمانان به بهبود شرایط خویش و بسط رفاه در جامعه آنان را در برای گام نهادن در مسیر توسعه تشویق می کند. همانگونه که مسلمانان در قرون سوم تا ششم به پیشرفت های عظیم علمی و اقتصادی دست یافتند هم اکنون نیز با تکیه بر اخلاق اقتصادی دین اسلام می توانند از این ارزشهای اقتصادی دینی برای بهبود شرایط زندگی خویش و جبران عقب ماندگی های زندگی اقتصادی شان از آن بهره مند شوند. در مورد دین زرتشت نیز به نظر می رسد متغیر ها و عناصر اخلاق اقتصادی دین زرتشت تضادی با توسعه، صنعتی شدن و مدرنیسم نداشته باشند. به عبارتی دین زرتشت دینی است سازگار با نیاز های روز و توسعه و صنعتی شدن. توسعه یافتگی پارسیان هند دلیل مهمی بر تناسب دین زرتشت و توسعه است. تاکید بسیاری که دین زرتشت بر ارزشمندی دنیا، بهره مندی از دنیا و نعمتهای روی زمین، تاکید بر اسایش و رفاه از ارزشهایی است که در گرایش و ایجاد انگیزه برای سازندگی و پیشرفت نقش اساسی داشته است. همچنین تاکید بسیار زیاد دین زرتشت بر خرد و خرد گرایی و علم آموزی به نظر می رسد از مهمترین عناصری بوده که ایرانیان با تکیه و توسل به آن تمدن را در ایران باستان در زمینه های گوناگون صنعتی، پزشکی، نجوم، کشاورزی، سدسازی و راه سازی (به عنوان زیر بنای توسعه)، اقتصادی و.. به اوج رساندند. لازم به ذکر است دانشگاه جندی شاپور در ایران باستان بزرگترین مرکز پزشکی آن روز دنیای شرق محسوب می شد که مدرسینی حتی از یونان، هند و مصر در آن تدریس می کردند. خدمات خاندان بختیشوع به عنوان اساتید و پزشکان نامدار ایرانی این دانشگاه حتی بعد از اسلام نیز مورد استفاده مسلمین و خلفا عباسی قرار گرفت. (نک. کرامتی، ۱۳۸۰: ۲۵) لازم به ذکر است

خردگرایی همواره از سوی صاحب‌نظران توسعه به عنوان یکی از مهمترین پیش نیازها و عناصر توسعه و پیشرفت اقتصادی شناخته شده است و دین زرتشت از این جهت سرشار از آموزه‌های مبتنی بر خردگرایی است و از این جهت این آموزه عنصر پیشبرنده در مسیر توسعه در دین زرتشت شناخته می‌شود که با نیازهای زندگی مدرن نه تنها تضاد ندارد بلکه لازمه زندگی مدرن و توسعه یافته محسوب می‌شود.

به نظر می‌رسد تأکید دین زرتشت بر نظم و قانون یکی از مهمترین پایه‌های شکلگیری دیوانسالاری در ایران باستان بود. در ایران باستان و پس از اسلام دیوانسالاری و بوروکراسی که ایجاد شده بود بسیاری از ویژگی‌هایی که ویر در مورد بوروکراسی نامبرده وجود داشت. اولین دیوانسالاری بزرگ دنیا در زمان داریوش هخامنشی در ایران ایجاد شد. این بوروکراسی ابداعی ایرانیان عصر هخامنشی بعدها در عصر ساسانیان توسعه یافت. تأثیر پذیری اروپاییان از این بوروکراسی منظم و منسجم به حدی بوده است که ویل دورانت می‌نویسد: سرچشمه رسوم دیپلماسی اروپا و آمریکا را میتوان در دربار پادشاهان ایران جست. (دورانت، ۱۳۸۵: ۱۶۹). مطمئناً تمدن عظیم ایران باستان (بویژه امپراطوری هخامنشیان) بدون تکیه بر نظم و سازماندهی نمی‌توانسته به آن حد اعلی برسد. وبر و اندیشمندان توسعه، از نظم به عنوان یکی از مهمترین ارکان‌های رسیدن به توسعه یافتگی یاد می‌کنند. در دین زرتشت بر مسئولیت‌شناسی و مشارکت اجتماعی تأکید بسیاری شده است. خیر و نیکی در کنار دیگران معنی پیدا می‌کند. راه رستگاری در دین زرتشت از مسیر حرکت در جهت خیر همگانی می‌گذرد. زرتشت در گات‌ها پیروانش را تشویق می‌کند تا به یاری یکدیگر بشتابند. راه رستگاری اخروی از مسیر کمک به دیگران و آبادی زمین می‌گذرد و به تعبیر اوستا، خوشبخت کسی است که در جستجوی خوشبختی دیگران باشد. این روحیه به نظر می‌رسد در توسعه و پیشرفت پارسیان هند در حال حاضر نقش مهمی ایفا کرده باشد و میزان همبستگی بالای این اقلیت زرتشتی در هند علاوه بر همزیستی و هماهنگی فوق‌العاده با بومیان هند، می‌تواند شاهدی بر این مدعا باشد. به نظر می‌رسد یکی از مهمترین متغیرها و عناصری که پیشرفت اقتصادی زرتشتیان را در طول تاریخ رقم زده است نفی تقدیرگرایی است. زرتشتیان همانگونه که در فصل پنجم توضیح داده شد سرنوشت از پیش تعیین شده را را قبول نداشته و مشیت الهی را همان قانون پایدار رسیدن هر کس به حق خود با تلاش خود می‌دانند. این عنصر در بسیاری از ادیان توحیدی وجود ندارد. راجرز تقدیرگرایی را از موانع روانی توسعه می‌پندارد. همچنانکه بسیاری دیگر از اندیشمندان نوسازی و مدرنیسم بر این باورند. (نک. از کیا، ۱۳۷۷: ۱۱۵) در مورد عقلانیت اقتصادی نیز آیین زرتشت به ارزشهای مورد نظر وبر نزدیک است. جستجوی حداکثر سود با توجه به ارزشمندی رفاه و سعادت مادی در دین زرتشت یک ارزش است. دین زرتشت تنها دین بزرگی است که در آن ثروت یکی از ملاک‌های برتری انسان‌ها محسوب می‌شود. تأکید دین زرتشت بر مختار بودن انسان در برگزیدن سرنوشت خویش و محاسبه‌گری به نظر می‌رسد در پیشرفت‌های زرتشتیان در طول تاریخ در ایران باستان و پس از آن در هند بی‌تأثیر نبوده باشد. اگر چه این عقلانیت از تمامی مولفه‌های مورد نظر وبر برخوردار نبود. یکی از عناصری که سبب شده تا احتمالاً دین زرتشت در ایران باستان نتوانسته نوعی سرمایه‌داری مورد نظر وبر را بوجود بیاورد تأکید بر کشاورزی به عنوان شیوه تولید برتر است. این تأکیدات دین زرتشت بر کشاورزی که البته تأثیرات عمیقی در طول تاریخ بر زندگی زرتشتیان و ایرانیان داشته به نظر می‌رسد از موانع صنعتی شدن ایرانیان زرتشتی بوده است. زمین و کشاورزی هنوز هم در ایران با گذشت قرن‌ها مقدس و ارزشمند است. از سوی دیگر متغییری به نام ارزشمندی کار و تلاش همواره محرکی برای زرتشتیان در طول تاریخ بوده تا هر سرزمین را که در آن زندگی می‌کنند به هایت آبادانی برسانند

و آبادانی است که در دین زرتشت از آن به عنوان راه رستگاری زرتشتیان و عامل خشنودی اهورا مزدا نامبرده شده است. تمدن عظیم ایران باستان، حفر قنات‌های بسیار طویا و ارزشمند پیشرفت پارسیان هند در پس از اسلام احتمالاً تحت تأثیر همین آموزه‌های دینی بوده است.

با توجه به موارد فوق به نظر می‌رسد هم دین زرتشت و هم دین اسلام با توجه به شواهد تاریخی و مستندات علمی نه تنها مانع توسعه و توسعه یافتگی محسوب نمی‌شوند بلکه بسیاری از ارزشهای اقتصادی دینی مورد تأکید این ادیان که در بالا بدان اشاره شد از عناصر پیشبرنده و مورد نیاز توسعه محسوب می‌شوند و این دو دین تقابلی با مدرنیته و توسعه یافتگی ندارند بلکه لازم است تا این ارزشهای مثبت و سازنده بیشتر شناسایی و برجسته و مورد استفاده قرار گیرند. نکته مهم اینجاست که هر دو دین اسلام و زرتشت بر برابری فرصت‌ها در مسیر توسعه و پیشرفت تأکید می‌کنند. مقوله‌ای که گونار میردال آن را مهمترین و مناسبترین ارزش برای توسعه می‌داند. (نک. زاهدی، ۱۳۸۲: ۱۰۳) و در هر دو دین هدف توسعه در نهایت کاهش و از بین بردن نابرابری بین همه اقشار و طبقات مردم است